

## بحران قومی و وحدت ملی: الگوی سیاست قومی در ج.ا.ا

ابراهیم زندی

### مقدمه

هدف اصلی نوشتار حاضر، پاسخگویی به چند سؤال در زمینه گزینش سیاست قومی متناسب با شرایط خاص ایران می باشد. مهم ترین سؤال های قابل طرح در این زمینه که موضوع مقاله حاضر نیز قرار گرفته، عبارتند از: بر اساس ساختار متنوع قومی کشور، مهم ترین مشکل با مسأله فعلی در خصوص قومیت ها چیست؟ با توجه به کم و کیف فعلی سیاست قومی و به طور کلی سیاست فرهنگی در ایران، باید از چه نظریه یا الگویی پیروی کرد؟ اهداف خاص این سیاست گذاری در باب قومیت ها چه باید باشد؟ ملاحظات مترتب بر طراحی و اجراء این سیاست قومی کدامند؟

طبعاً، پرداختن به این سؤال ها تا حد زیادی منوط به بررسی وضعیت اقوام در ایران و به ویژه معین کردن کم و کیف «وضعیت بحرانی» در زمینه اقوام در شرایط فعلی، آینده و توجه به تبعات فقدان یک سیاست مشخص و نیز مخاطرات ناشی از اتخاذ رویکردی نامناسب با اوضاع ایران می باشد. لذا در این مقاله، ابتدا به مهم ترین نمودها و شاخص های وجود یک بحران قومی در ایران اشاره می شود، آن گاه، به تشریح الگوی مناسب سیاست قومی خواهیم پرداخت.

### تنوع قومی در ایران

در ادبیات علوم اجتماعی، تفاسیر و تعاریف مختلفی از مفهوم قومیت، اقلیت و یا گروه های قومی به عمل آمده است که عمدتاً با شرایط خاص اجتماعی ایران از انطباق کامل برخوردار نیستند. لذا نمی توانند گویای کامل وضعیت اقوام و تنوع قومی در ایران باشند. به هر حال و صرف نظر از مناقشات نظری که برای تعریف این مفهوم وجود دارد، آنچه واقعیت دارد و قابل اطمینان است،



آن است که ما در ایران گروه‌های قومی و مناطق مختلف جغرافیایی و فرهنگی که دارای سنت‌های فرهنگی، احساسات هویتی خاص (بر پایه مشترکات نژادی، زبانی، ادبیات یا حداقل محل سکونت یا سرزمین) که آنها را به عنوان یک گروه فرعی از یک جامعه بزرگ‌تر مشخص می‌کند، روبه‌رو هستیم، به نحوی که اعضای گروه هر قومی خود را از لحاظ ویژگی‌های خاص فرهنگی از سایر اعضای جامعه متمایز تلقی می‌کنند. بنابراین، وجود گروه‌ها و مناطق فرهنگی<sup>۱</sup> مختلف در کشور که مبتنی بر تمایزات نژادی، زبانی خاص شکل گرفته و قابل بازشناسی هستند امری غیر قابل انکار به نظر می‌رسد. به سخن دیگر، «وجود شکاف‌های هویتی و به ویژه شکاف از نوع قومی آن در ایران باید مفروض گرفته شود». پذیرش این مهم به معنی قبول وجود مجموعه خصوصیات و مشخصات اجتماعی، فرهنگی، روانی، فلسفی، زیستی و تاریخی، همان است که بر ماهیت یا ذات گروه و یگانگی یا همانندی اعضای آن با یکدیگر و قبول این هویت از سوی اعضای گروه قومی و نیز سایر افراد خارج از گروه دلالت می‌کند. در این چارچوب، باید پذیرفت ساکنان مختلف ایران امروز مجموعه ناهمگونی از اقوام بوده و هستند که در کمتر دوره‌ای از تاریخ مشترک خود در این سرزمین، انسجام و همگونی اجتماعی<sup>۲</sup> لازم را داشته‌اند. البته با گذشت زمان این مسأله پیچیده شده و با توجه به سایر عوامل باز هم ابعاد پیچیده‌تری به خود گرفته است.

سرزمین ایران، در مقوله تنوع زبانی و قومی در جهان با ۲۱/۰۰ همانندی در رتبه شانزدهم از همانندی است، در حالی که، کره شمالی و جنوبی، برای مثال، با ۱۰۰/۰۰ همانندی در رتبه شانزدهم و تانزانیا با ۰/۷ همانندی در رتبه نخست کشورها قرار دارند. هر چند در این خصوص آمار دقیقی وجود ندارد و در سرشماری‌های انجام شده آماری از متکلمان به زبان‌های مختلف و یا گروه‌های قومی جمع‌آوری نشده است، اما وجود ساختار متنوع قومی را نمی‌توان نادیده گرفت.

بسیاری از متخصصان گروه‌های قومی ایران را به سه دسته تقسیم کرده‌اند که عبارتند از: گروه آریایی‌ها (شامل افغان‌ها، هزاره‌ها، بلوچ‌ها، بختیاری‌ها، فارس‌ها، اصفهانی‌ها، کرمانی‌ها، یزدی‌ها، گیلانی‌ها، مازندرانی‌ها، طالشی‌ها، کردها و لرها)؛ گروه ایرانیان غیر آریایی (ترک، قشقایی، ترکمن، مغول، ارمنی، سامی‌ها یعنی عرب‌ها، یهودی‌ها، آشوری‌ها) و سایر گروه‌های مختلط.

ایران‌شناسان شوروی نیز ۲۹ ملیت ایرانی را شناسایی کرده‌اند. در پاره‌ای آمارها ادعا شده است، فارس‌ها ۵۱٪ جمعیت ایران را در بر گرفته‌اند و ۵۸٪ از جمعیت ایران به زبان فارسی و

<sup>۱</sup>. cultural area

<sup>۲</sup>. social homogeneity



گویش‌های مربوط به آن سخن می‌گویند.<sup>(۱)</sup> هر چند در صحت و سقم این آمارها تردید جدی وجود دارد، ولی به جرأت می‌توان گفت نیمی از استانها به طور مستقیم درگیر این تنوع قومی هستند. به سخن دیگر، کشور ایران دارای گویش‌های مختلف (لهجه، نیم زبان و زبان‌های محلی)، فرهنگ‌های قومی، خرده‌فرهنگ‌ها، قبایل، عشایر، طوایف و نژادهای مختلفی هستند. این واقعیت غیر قابل تردید موجب گردیده تا بسیاری بر این اعتقاد باشند که «واقعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، روانی، میهنی و قومی، جغرافیایی و تاریخی ایران پیچیده‌تر از آن است که بتوان تصویری واحد و همگون از آن به ذهن داشت و از این طریق به اجماع ملی یا قومی رسید و هویت ملی را یک واقعیت کلی یا پوشش همگانی دانست». به سخن دیگر، سطح هویت جمعی (و به تبع آن هویت ملی) در جامعه ایران بسیار نازل، کوچک و خاص‌گرایانه است و هویت جمعی عام در سطح کشور (و به طریق اولی در بین اقوام و ایلات) بسیار ضعیف است، به نحوی که افراد پاییند ارزش‌ها و منجارهای خاص‌گرایانه فامیلی و قومی خود هستند و در زندگی و فعالیتهای روزمره مصالح و منافع فامیلی و قومی خود را بر مصالح و منافع عام در سطح جامعه از جمله مصالح و منافع ملی ترجیح می‌دهند و این همه نشان‌دهنده ضعف جدی هویت ملی در ایران می‌باشد. همچنین ثابت شده است که میزان وفاق اجتماعی در ارتباط جدی با مسأله اقوام بوده است. بنابراین اقوام ایرانی وجود خارجی دارند و از نظر هویت ملی ضعیف‌اند و این بحران هویت در شرایط مختلف تاریخی نمود یافته است.<sup>(۲)</sup> بنابراین، تفکیک بین دو نکته در اینجا مهم است: اولاً اینکه ایران دچار افتراق و تنوع قومی است. ثانیاً، این تنوع قومی موجبات عدم شکل‌گیری یک هویت غالب، کلی و ملی را فراهم نموده است.

### شاخص‌های بحران قومی در ایران

با پذیرش اصل تنوع قومی در ایران، اکنون شایسته است به بررسی مظاهر، تأثیرات، کارکردها و نشانه‌های آشکار و پنهان استقرار نظام متنوع قومی در ایران پرداخته شود. در حقیقت، این بررسی گامی واقع‌بینانه در جهت «مسأله‌شناسی قومی در ایران» باید تلقی شود.

طرح مسأله قومی در ایران برای اولین بار توسط جریان‌ات چپ و در چارچوب تحلیلهای مارکسیستی بوده است. البته، عاری از گرایش‌های ایدئولوژیک، ارزش‌مدارانه و بزرگ‌نمایی‌های

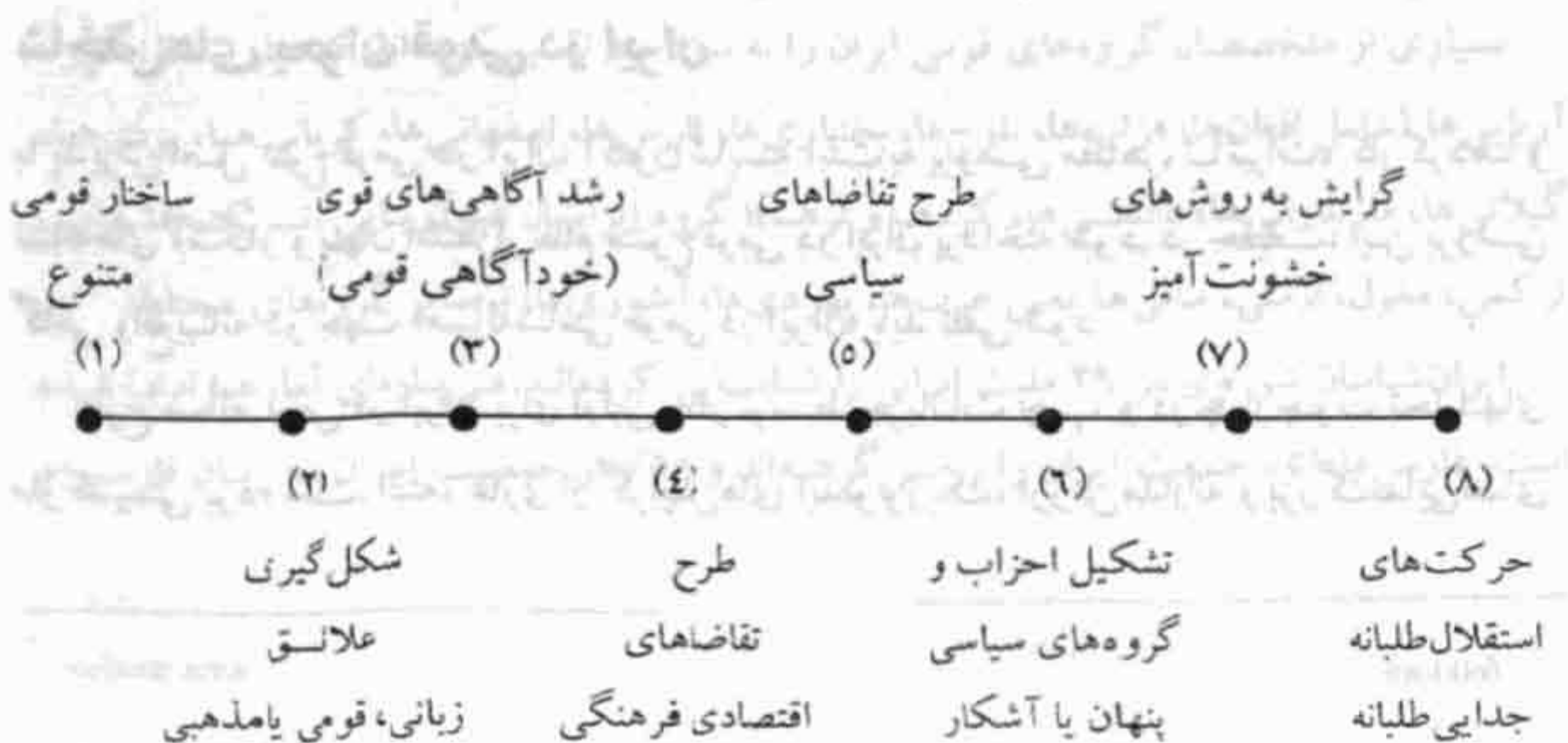
<sup>۱</sup>. folklore

<sup>۲</sup>. sub-culture



سیاسی نبوده است. با این همه، واقعیت تاریخی نشان داده تنوع قومی موجود در هر نوع تحول بزرگ سیاسی سر باز کرده و تبدیل به یک بحران پیچیده سیاسی شده که گاهی نا مدت‌ها ادامه داشته و یا دارد. به لحاظ تاریخی مسائل قومی در ایران در مقاطع مختلف از جمله شروطیت، در شرایط شکل‌گیری دولت مدرن در ایران، در سالهای ۱۳۰۰ به بعد، در سالهای پربانی جنگ جهانی دوم (۱۳۲۰-۲۴) و نیز پس از پیروزی انقلاب اسلامی تبدیل به خیزش‌های حاد سیاسی و گاه تحریکات خشونت‌آمیز جدایی طلبانه شده است. اهمیت این حوادث تاریخی تا آنجاست که موجب شکل‌گیری خطای بزرگی برای محققان و صاحب‌نظران (اعم از خوش‌بینان و بدبینان) شده است. به نحوی که بروز هر گونه بحران قومی را مصادف با وقوع یا عدم وقوع تحریکات دسته‌جمعی سیاسی از سوی اقوام (آن هم در شکل جدایی طلبانه) می‌دانند. در حالی که صرف نظر از این گونه حوادث تاریخی که الزاماً نمی‌توانند الگوری تحلیل شرایط فعلی و آینده باشند. وجود یا فقدان بحران قومی در کشور را نباید در سطح ظاهر سیاسی آن جستجو کرد، بلکه این مسأله دارای ابعاد و زوایای پنهان، نامکشوف، غیر مستقیم و «غیر سیاسی» مهم‌تر و جدی‌تر می‌باشد. در حقیقت، باید گفت مسأله قومی در ایران وجود دارد اما نه به معنای امکان یا عدم امکان تحقق حرکتهای جدایی طلبانه، بلکه ایران با مظاهر پنهانی‌تر مسأله قومی در شرایط کشور روبه‌رو هست که گهگاه مظاهر عینی آن نیز جلوه می‌یابد. بنابراین، لازم است در اینجا به کم و کیف این شرایط بحرانی به نحو مبسوط‌تری بپردازیم.

به طور کلی در بررسی مسأله قومی در ایران، باید دانست که این موضوع نیز مانند هر مسأله اجتماعی دیگر در طیفی از حالات و شدت متفاوت قابل تشخیص و بررسی است. طیف مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اقوام در ایران را می‌توان با استمداد از طیف زیر مورد مطالعه قرار داد.





ناگفته پیداست که این طیف، درجات مختلف شدت مسأله قومی را به طور کلی نشان می‌دهد. بنابراین، در اینجا با طیفی از مراحل مختلف بحران در زمینه اقوام روبه‌رو هستیم. حال پاسخ به این سؤال که انوام ایرانی در کجای این طیف بحرانی قرار دارند، بسیار مهم است.<sup>(۳)</sup> برای ابهام‌زدایی از بحث، می‌توان مسأله قومی در ایران را در دو سطح از شدت خلاصه کرد:

۱- تشدید هویت قومی که متضمن رشد آگاهی‌های قومی و در نتیجه تضعیف وحدت و هویت ملی است.<sup>(۴)</sup>

۲- تبدیل هویت خواهی (هویت‌طلبی) به تحرکات سیاسی خشونت‌آمیز.

فرضیه اساسی ما در اینجا آن است که اقوام ایرانی در نازل‌ترین وضعیت از طیف بحرانی قرار دارند و به طور مشخص آنچه مایهٔ دغدغه خاطر است رشد یک‌سویه خودآگاهی‌های قومی و به تبع آن تضعیف هویت ملی و وحدت ملی است. به عبارتی، مسأله اصلی مانده در بروز یا حتی احتمال بروز حرکت‌های خشونت‌آمیز و دسته‌جمعی قومی، بلکه در ایجاد و تشدید بحران هویت ملی است.<sup>(۵)</sup> آنچه در شرایط فعلی کشور حائز اهمیت است، ضعف جدی در وفاق، وحدت و همبستگی ملی و عدم شکل‌گیری یکپارچه هویت ملی می‌باشد. ناگفته پیداست تأکید یکسره بر این نکته که شکل‌گیری این وضعیت تنها ناشی از رشد هویت‌های محلی می‌باشد دور از حقیقت نیست، اما در مقایسه با سایر عوامل، این عامل نقش برجسته‌تری را دارا است.

روند رو به رشد هویت‌های قومی (به معنای خاص کلمه)، هویت محلی و گرایش‌های خاص گرابانه را علاوه بر رشد آگاهی‌های قومی باید در پیگیری درخواستها و مطالبات جدید به ویژه درخواست فرصت‌های کاملاً برابر در دسترسی به آموزش، منافع اقتصادی، تسهیلات فرهنگی، نهادهای سیاسی، به موازات حذف تبعیض مبتنی بر قومیت، نژاد، فرهنگ یا مذهب ملاحظه کرد، که البته می‌تواند منجر به درخواست‌های جدید منی بر حق حمایت ویژه برخورداری از منافع و بهره‌مندی هر چه بیشتر از سرمایه و بودجه حکومت (سیاست تبعیض مثبت به منظور تقویت اقوام) بشود. این روند رو به رشد تضعیف هویت ملی را می‌توان در نمودهای مختلفی جستجو کرد حتی گاهی نمودهای سیاسی معینی از جمله تشکیل احزاب و جریان‌های رسمی یا غیر رسمی به طور پنهان یا آشکار را به دنبال داشته است.

در یک مرور سریع، نمودهای مسأله قومی در شرایط امروز ایران، صرف نظر از هرگونه ارزیابی، را می‌توان به نحو زیر بیان نمود:

۱. فزونی مطالبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی توسط اقوام؛



۲. رشد و شکل‌گیری سازمان‌های سیاسی جدید در اقوام؛
  ۳. رشد فزاینده انجمن‌ها و مراکز استان‌شناسی؛
  ۴. رشد فزاینده انجمن‌های هنری، ادبی، دانشجویی و غیر دانشجویی؛
  ۵. افزایش مطبوعات محلی به ویژه با گرایش‌های قومی؛
  ۶. رقابت‌های شدید محلی در بین اقوام بومی و غیر بومی (در مناطق قومی)؛
  ۷. درخواست فرصت ارتقاء در پست‌های اداری سیاسی؛
  ۸. فراوانی ناهنجاری‌ها در میان اقوام به ویژه اقوام حاشیه مرز (قاچاق کالا، ترانزیت مواد مخدر، شرارت و ...)
  ۹. درخواست توزیع برابر امکانات و سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و صنعتی؛
  ۱۰. بیگانگان با زبان فارسی؛
  ۱۱. شکل‌گیری احساسات قومی در میان فرهیختگان و مردم مناطق مرکزی کشور؛
  ۱۲. اعتراضات متعدد دسته‌جمعی.
- در یک جمع‌بندی کلی، باید گفت یکی از مسائل اجتماعی اصلی در ایران رشد هویت قومی و ضعف در هویت ملی است.<sup>(۶)</sup> توصیف وضعیت بحرانی در مرحله نازل آن (ضعف در هویت ملی) به معنای اهمیت ناچیز آن نباید تلقی شود، بلکه این خود یکی از موانع جدی در رشد سیاسی و تقویت وحدت ملی در شرایط فعلی می‌باشد، البته عدم تحقق رشد سیاسی خود یک عامل عدم پربایی سیاسی جامعه است. همچنین توسعه سیاسی در توسعه اقتصادی تأثیر گذار است و عدم رشد توسعه سیاسی در درازمدت منجر به بروز انواع وضعیتهای بحرانی (در طیف مطروحه) می‌گردد.<sup>(۷)</sup> عوامل رشد هویت قومی متعدد بوده و تئوری‌های مختلفی برای توضیح آن مطرح شده است. عمده‌ترین این نظریات که البته ناظر به چگونگی تبدیل اختلافات قومی به تعارضات سیاسی هستند، عبارتند از: رقابت بر سر منافع، استعمار داخلی، انتخاب حساب‌گرانه، رقابت نخبگان، کثرت‌گرایی فرهنگی و شرایط نظام بین‌المللی.

«دیوید میسیون» در همین زمینه به شورش‌های قومی و وجود هویت قومی و تبعیض و نابرابری اقوام از نظر موقعیت اجتماعی و رفاه اقتصادی و دست‌یابی به قدرت سیاسی اشاره نموده و بر دو نظریه رقیب در بررسی این کشمکش‌ها، که یکی «محرومیت نسبی» و دیگری بر «خصیلت جنبش‌های گروهی» آن تأکید داشته است. بسیاری نیز بر متغیر مدرنیزاسیون (به ویژه رشد سریع



اقتصادی) بر روند رشد هویت قومی تأکید کرده‌اند. ایان بر این عقیده هستند که فرایند نوگرایی موجب استحاله، ادغام و کم رنگی هویت‌های قومی می‌شود و تقاضاهای گروه‌های قومی برای کسب جایگاه بهتر در هرم قدرت سیاسی، ثروت و شأن اجتماعی را افزایش می‌دهد. در بررسی رابطه بین توسعه و منازعات قومی چهار نوع رابطه، «افزایش و یا کاهش منازعات قومی در شرایط توسعه، افزایش منازعات در شرایط گذار؛ و رشد منازعات در وضعیت فرانوگرایانه» تأکید شده است. همچنین در تحلیل منازعات قومی پاره‌ای از پژوهشگران از توسعه ناموزون و نابرابرهای منطقه‌ای یاد می‌کنند. علاوه بر عامل توسعه تئوری هویت جویی اسمیت در این زمینه قابل اشاره است. اسمیت بر آن است که در شرایط رشد ناسیونالیسم ملی، هویت جمعی قومی اهمیت می‌یابد. در میان نویسندگان ایرانی عده زیادی به طور سستی بر «تحركات یگانگان» اشاره داشته‌اند. تئوری برجسته دیگر، بر سه عامل «خارجی، ویژگی‌های دولت مدرن و نخبگان قومی» تأکید کرده است. «الطائی» نیز، در بررسی‌های اخیر خود (۱۳۷۸) طیف وسیعی از عوامل از جمله عوامل اجتماعی، اقتصادی، اداری و سیاسی، آموزشی، طبیعی و جغرافیایی، فقدان مبدأ فکری همه گیر، اهمیت میهن پرستی و اسطوره‌های کاذب ایرانی مؤثر در رشد هویت قومی اشاره داشت است.

ناگفته پیداست که بروز و تشدید بحران قومی در ایران تحت تأثیر شرایط جهانی نیز بوده که از جمله عوامل مؤثر بر فرایند واگرایی قومی در سطح جهان می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

۱. فروپاشی شوروی سابق و تبدیل آن به پانزده جمهوری مستقل و نیز بروز پاره‌ای

حرکتهای جدایی طلبانه قومی در بعضی از آنها؛

۲. تجزیه یوگسلاوی و استمرار بحران‌های قومی در شبه جزیره بالکان؛

۳. جدایی چک از اسلواکی؛

۴. جدایی و استقلال ارمنیه از اتیوپی؛

۵. ایجاد مناطق امن در شمال عراق و طرح نظام خودگردانی برای اکراد این منطقه؛

۶. افزایش بحران‌های قومی در کشورها یا دولت‌هایی که قادر به حفظ نظم در داخل

مرزهای خود به دلیل برخوردهای قومی سیاسی نیستند مثل رواند، کنگو، سومالی و افغانستان؛

۷. همگرایی و نیز واگرایی جهانی در قرن حاضر.

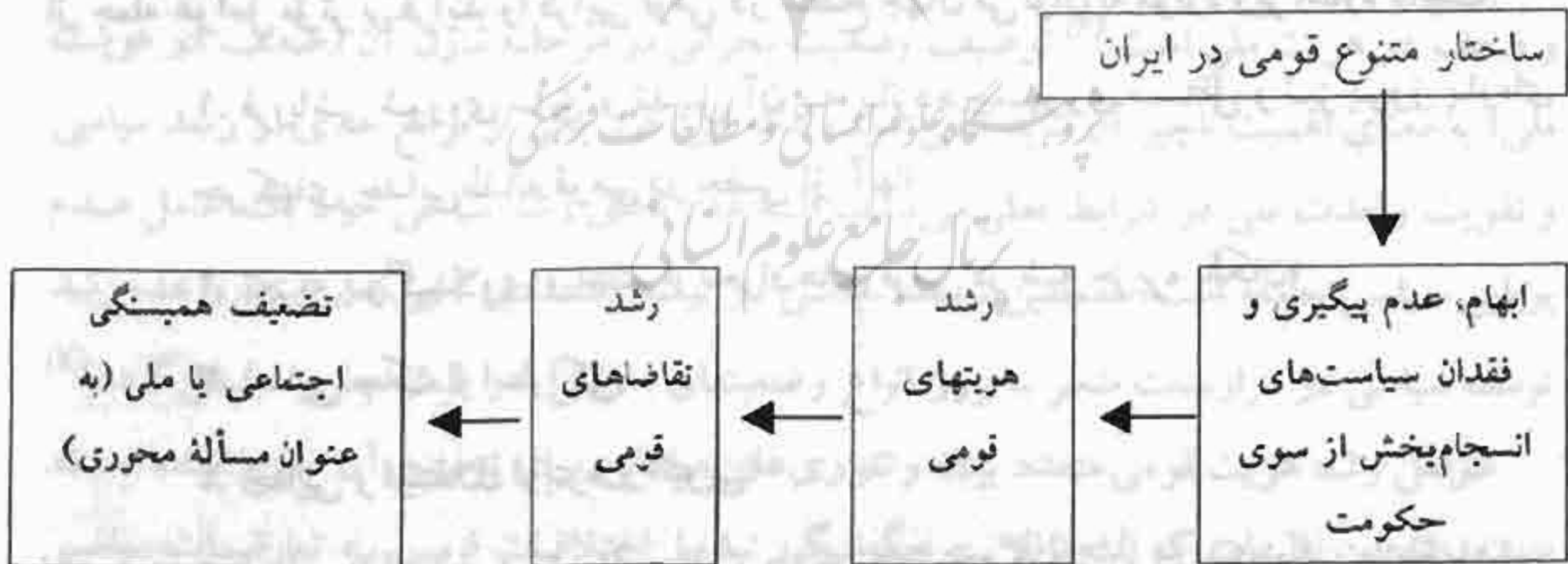
در تحلیل نهایی علل رشد هویت‌های قومی و محلی در شرایط فعلی، ضمن ملاحظه عوامل

فوق‌الذکر، باید به چند عامل عمده ذیل توجه کرد:



۱. سیاست‌های تبعیض آمیز (هر چند غیر آگاهانه) توسعه‌ای و نابرابری فرصت‌های رشد در مناطق مختلف کشور؛
۲. ماهیت مذهبی حکومت که موجب شکل‌گیری ذهنیت‌های غلط فراوانی شده است؛
۳. عدم پیگیری و جدی انگاشتن سیاست‌های انسجام‌بخش و فقدان سیاست قومی معین برخاسته از یک تئوری مشخص (از سوی حکومت)؛
۴. نارضایتی عمومی در کشور که در مناطق قومی تشدید شده است؛
۵. شرایط بین‌المللی.

علی‌رغم اینکه موارد مطروحه فوق قابل افزایش می‌باشد، اما تأکید بر این نکته مجدداً لازم است که چون از دیدگاهی واقع‌بینانه مشکل اصلی ما فقدان همبستگی و یکپارچگی ملی است، شکل‌گیری این یکپارچگی (به عنوان یک امکان اجتماعی سیاسی) تنها در هنگام توجه به آن و سیاست‌گذاری معطوف به آن صورت تحقق می‌پذیرد. بنابراین، محوری‌ترین عامل را باید «ابهام و عدم اتخاذ رویه‌های مناسب و فقدان سیاست‌های انسجام‌بخش» دانست. به این ترتیب، مدل نظری ذیل را می‌توان ارائه کرد:



بنابراین، مسأله اصلی ما ظهور تحرکات سیاسی و خشونت‌آمیز قومی نیست که در صدد توضیح و تفسیر آن برآییم، بلکه مشکل در فقدان همبستگی و انسجام ملی است. با توجه به ساختار قومی در کشور، به عنوان یک واقعیت، فقدان و ابهام سیاست قومی و با اجرای سیاست‌های غلط در گذشته موجب چنین شرایطی شده است. بنابراین، اتخاذ سیاست مشخص و آگاهانه یکی از راه‌های خروج موفقیت‌آمیز از بحران فعلی تلقی می‌شود. ضمن پرهیز آگاهانه از رویکردی



تقلیل گرایانه در بررسی موضوع، نگارنده بر آن است که سایر متغیرهای مهم از جمله توسعه سریع، محرومیت نسبی موجود در مناطق قومی، تأثیر عوامل بیگانه، رقابت‌های سیاسی نخبگان و... عواملی هستند که کم و کیف آنها در چارچوب سیاست قومی حکومت نسبت به اقوام جای دارد. به طور مثال، هرگز نمی‌توان منکر تأثیر منغیر محرومیت موجود در مناطق قومی شد. اما باید دانست شکل‌گیری چنین وضعیتی تا حد زیاد به نحوه برخورد و سیاست‌گذاری دولت و مدیریت سیاسی جامعه با مسأله اقوام باز می‌گردد. به علاوه، آن‌که پاره‌ای از متغیرهای مهم دیگری که در این زمینه مطرح‌اند در تشدید مسأله و به طور مشخص در تبدیل بحران هویت قومی به تقاضاهای سازمان‌یافته سیاسی و در نهایت بروز تحركات سیاسی غیرمسالمت‌آمیز تأثیر دارند و نه در شکل‌گیری مراحل اولیه بحران. در تحلیل نهایی، نگارنده بر حضور و دخالت جدی سایر متغیرها اذعان دارد، اما تأثیر اصلی و اساسی را متوجه فقدان سیاست قومی انسجام‌بخش و نیز عدم پیگیری آن می‌داند.

بر اساس مباحث گذشته، می‌توان نتیجه گرفت اتخاذ سیاست قومی مشخص در رویارویی با شرایط موجود پیش رو، به ویژه برای جلوگیری از رشد آن نوع همبستگی قومی که در برابر همبستگی ملی صف‌آرایی کند و موجب تشدید بحران قومی گردد، یک ضرورت فرهنگی، اجتماعی، سیاسی (و حتی امنیتی) تلقی می‌شود. اکنون لازم است قبل از پرداختن به اهداف و کم و کیف این سیاست و ارائه پیشنهادها در این زمینه به جایگاه، ماهیت، مفهوم و ابعاد این مهم اشاره‌های گذرا بنماییم.

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### سیاست قومی؛ مفهوم‌شناسی

به طور کلی، برای اداره کردن خرده‌نظامهای پراکنده‌تر، مجموعه مهارت‌ها و قابلیت‌های گسترده‌تری مورد نیاز است. بنابراین، شرایط خاص فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی و از جمله پراکندگی و تنوع قومی کشور مانع عمده نظام‌های اجتماعی دیگر، نیازمند مدیریت سیاسی توانمند و کارآمدی است که از عهده حل مسائل و چالش‌های اصلی در این زمینه برآید. از جمله این مهارت‌های مدیریت سیاسی طراحی، اجراء و پیگیری یک سیاست قومی می‌باشد. «سیاست قومی را می‌توان به منزله مجموعه‌ای از اهداف، راهبردها، رویکردها، رفتارها و اقداماتی دانست که از سوی حکومت نسبت به اقوام موجود در یک جامعه اتخاذ می‌شود.» هدف کلی و اجتماعی از اتخاذ سیاست قومی شکل‌گیری، نظم‌بخشی و سازماندهی مجموعه‌ای از فعالیتها در یک رشته معین و با هدفهای مشخص (به طور مثال یکپارچگی ملی) است. سیاست قومی مشتمل بر اهداف،



سیاست‌ها، مقاصد روشن و واضحی در خصوص نحوه اداره، کنترول و هدایت اقوام مختلف در یک واحد سیاسی است. ناگفته پیداست که روش‌ها و ملاحظات اجرایی در سیاست قومی تابعی از اهداف در نظر گرفته شده می‌باشند. زیرا اهداف مطروحه در سیاست قومی، در کیفیت روش‌های پیشنهادی آن مؤثرند.

## جایگاه سیاست قومی

سیاست قومی به عنوان مجموعه‌ای منظم از اهداف، روش‌ها و ابزارها که در صدد دخالت و تأثیرگذاری مثبت بر شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نظام اجتماعی می‌باشد در پرتو چهار حوزه کلان قابل بررسی است که عبارتند از:

### ۱. مدیریت سیاسی

سیاست قومی یکی از ابعاد و انواع سیاست‌گذاری‌های کلان می‌باشد که دولت‌ها متکفل و متولی آن بوده و هستند. «وندن برگ»، از جامعه‌شناسان معاصر بر آن است که سیاست‌های مربوط به روابط نژادی و قومی تجلیاتی از قدرت، به ویژه قدرت گروه مسلط هستند. سیاست‌های دولت در قبال گروه‌های قومی و مسأله قومیت به مثابه یک اصل در پیوستگی و انسجام دولت تنوع‌زیادی دارد و لیکن بسیاری از این تنوعات در قالب منافع مادی طبقه حاکم که عوامل متعدد محیطی، فناوریانه و سیاسی در آن دخالت دارد و قابل توضیح است. به نظر وی، مشکل سیاست حاکم با ماهیت نهایی روابط بین گروه‌ها در یک جامعه چندقومیتی مرتبط است. دولت‌ها به عنوان یک کارگزار کلان اجتماعی وظیفه حفظ ثبات، امنیت و نظم اجتماعی را به عهده دارند، در عین حال که با تنظیم روابط اجتماعی باید جامعه را به سمت توسعه، تعالی و تکامل نیز رهنمون نمایند و این همه لزوماً نباید در پرتو اتخاذ یک گرایش حداکثری برای نقش دولت در نظر گرفته شود. اهمیت نقش مدیریت سیاسی در کم و کیف سیاست قومی در ایران به ویژه با در نظر گرفتن نقش سنتی و تاریخی دولت از یک سو و فراگیری و برخورداری از یک شبکه متمرکز اداری از سوی دیگر، مهم‌تر جلوه‌گر می‌شود. بی‌تردید برای اتخاذ یک سیاست قومی مشخص، باید ساختار اداری، مدیریت و نحوه تفکر سیاسی به نحو هماهنگی عمل کنند. ضرورت دخالت دولت در این زمینه در مرحله اول جلوگیری از تجزیه‌طلبی، بروز قدرت‌طلبی‌های منطقه‌ای و تحریکات قبیله‌گرایانه، و سپس تلاش به منظور ملت‌سازی، کاهش تمایزات، ایجاد انسجام و وحدت ملی، به منظور بالا بردن قدرت ملی است. این عوامل موجب می‌شوند مدیریت سیاسی جامعه، در چارچوب نظام







۴. ابزاری برای تعریف مفاهیم مختلف و شکل بخشیدن به ارزش‌های اجتماعی و به طور کلی عرضه داشت جهان اجتماعی. از منظری دیگر، اگر هدف سیاست قومی را تنظیم رابطه هویت قومی با هویت ملی و این دو با هویت فرهنگی در نظر بگیریم (که باید چنین باشد) یعنی:

هویت قومی > هویت ملی > هویت فرهنگی

آن‌گاه این مهم باید در چارچوب استراتژی فرهنگی کشور در نظر گرفته شود.

### ۳. علوم رفتاری

محتوا، کیفیت اهداف و ابزارهای سیاست قومی باید لزوماً از تئوری‌ها، تحلیل‌ها و یافته‌های علوم رفتاری پیروی کند. زیرا بدون درک و توجه به این مهم هدف‌گذاری‌ها به طور منطقی صحیح انتخاب و اولویت‌گذاری نمی‌شود. همچنین روش‌ها و ابزارهای مؤثر برای پیگیری سیاست قومی انتخاب شده نیز باید با اعتنای تام به این علوم مورد استفاده قرار بگیرند. شاخه‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی به ویژه جامعه‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، علوم تربیتی، تبلیغات، افکار عمومی و امور فرهنگی در این راستا مهم شمرده می‌شوند. مهم‌ترین تأثیرات این مباحث در «انتخاب استراتژین» و در «اتخاذ تکنیک‌های موفق در اجرای سیاست‌های قومی» می‌باشد.

### ۴. جامعه‌شناسی سیاسی

تدوین سیاست قومی به مثابه یک سیاست اجتماعی بدون توجه به واقعیات سیاسی و اجتماعی موجود (از جمله نحوه پراکنندگی اقوام، ارتباطات و تعاملات اقوام و کم و کیف تأثیر عوامل سیاسی داخلی و خارجی بر آن) امکان‌پذیر نمی‌باشد. به عبارتی، تحلیل‌هایی از این نوع، پایه و اساس توصیف وضعیت موجود و نحوه حرکت از وضع موجود به شرایط مطلوب را معین می‌سازد. در این گونه ملاحظات به نحوه تأثیرپذیری دولت و نظام تصمیم‌گیری از مسائل اقوام نیز بایستی توجه شود.

### مبانی، مدل کلی و قلمروهای سیاست قومی

مانند هر نوع سیاست‌گذاری کلان، طراحی و تدوین سیاست قومی باید بتواند به سؤالات اصلی ذیل پاسخ دهد:

۱. هدف از ورود به این عرصه چیست؟ و چه لزومی برای متمرکز ساختن سیاست‌های

پراکنده در زمینه اقوام وجود دارد؟



۲. برای تحقق این اهداف از چه روش‌هایی باید بهره جست؟

۳. جزئیات این سیاست قومی کدام است و چه ملاحظاتی بر آن مترتب است؟

۴. چگونه می‌توان ابعاد سه‌گانه فوق را به نحو منطقی و متناسب تلفیق نمود؟

## سیاست قومی و سیاست پژوهی

بحث تدوین سیاست قومی خود در چارچوب مبحث سیاست پژوهی<sup>۱</sup> قرار می‌گیرد. متأسفانه این مهم نیز در حوزه ادبیات علمی و دانشگاهی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. سیاست پژوهی به‌عنوان آمیزه‌ای از علم، فن و هنر، فرایند انجام تحقیق درباره مسأله اجتماعی مهم یا تحلیل مسأله اجتماعی به منظور ارائه توصیه‌های عملی است. به عبارتی، سیاست پژوهی یعنی تلاش برای ارائه توصیه‌های معطوف به عمل و برای سیاست‌گذاری جهت حل مسأله. سیاست پژوهی فرایند تحقیق یا تحلیل درباره مسأله اجتماعی بنیادی به منظور ارائه توصیه‌های اجرایی و معطوف به عمل به سیاست‌گذاران برای کاهش (یا مدیریت) مسائل اجتماعی است. این‌گونه فعالین‌های پژوهشی، توجه به تحلیل و توضیح مسائل در تلاش برای ارائه توصیه‌های سودمند به سیاست‌گذاران است. به سخن دیگر، سیاست پژوهی تحقیق درباره مسائل اجتماعی اساسی و مهم برای نبل به روندهای عملی واقع‌بینانه در تحلیل و حل این مسائل است. در اینجا محقق فرایند پژوهشی را از مسأله شروع می‌کند و با ارائه راه‌حل‌های مشخص پایان می‌دهد. سیاست پژوهی امری واحد و بکپارچه نیست، بلکه انواع مختلف دارد و هر مرحله از فرایند سیاست‌گذاری با نیازهای پژوهشی همبسته است. اما همه این انواع مختلف در راستای سیاست‌گذاری علمی تحقق می‌پذیرند، اهمیت این فرایند موجب شده تا مسأله سیاست‌گذاری در حوزه‌های مختلف به عنوان یک حوزه و رشته علمی جدید مطرح شود.

هدف از علم سیاست‌گذاری و سیاست‌پژوهی، تهیه اطلاعات و مبانی علمی و تحقیقاتی برای تصمیم‌سازان به منظور کمک به تعیین اجزاء و ارزیابی عقلانی است و اصطلاحاتی مانند سیاست عمومی، سیاست اجتماعی، سیاست قضایی، سیاست شغلی، سیاست صنعتی، سیاست خارجی و سیاست نومی و دیگر اصطلاحات برای تعیین راهبردهای عملی و انتخاب‌های صورت گرفته توسط دولت‌ها و دیگر سازمان‌ها در ابعاد مختلف زندگی در جوامع بزرگ و پیچیده به کار برده می‌شوند.



تدوین سیاست‌ها مستلزم تعیین رفتارهایی است که رسیدن به وضعیت مطلوب<sup>۱</sup> را میسر نمایند. به یک معنا، سیاست‌گذاری عبارت از فرضیه‌هایی درباره روابط بین رفتارها و ارزش‌ها است. اگر بخواهیم در مسیری معین حرکت کنیم باید در جهت حرکت در آن مسیر تلاش کنیم. فرایند سیاست‌گذاری را می‌توان نوعی فرایند بسیار پیچیده تلقی کرد که به بیان ساده این فرایند شامل مراحل زیر است:

۱. آگاهی یافتن از نیازها (مسائل و مشکلات)؛

۲. تعیین راه‌حل‌های مختلف؛

۳. تدوین سیاست‌ها؛

۴. اجرای سیاست‌ها؛

۵. ارزیابی سیاست‌های اجرا شده.

به این ترتیب، مبنای هرگونه طرح‌ریزی در زمینه سیاست قومی باید معطوف به عرصه عمل، اجراء و سیاست‌گذاری باشد و تأمل در این زمینه به معنی حرکت آگاهانه به سمت نزدیک شدن به اهداف از پیش تعیین شده می‌باشد.

الگوی ایده‌آل و جامع سیاست قومی باید مشتمل بر تمامی جزئیات باشد، به نحوی که تمامی مسائل مرتبط با اقوام (را به عنوان مبنای مخاطب و موضوع این سیاست) از یک سو، و ملاحظات در نظر گرفته شده (به ویژه اهداف، ارزش‌ها و واقعیات موجود) از سوی دیگر، در بر گیرد. طبعاً این الگو مانند هر مدل جامع‌نگر دیگر باید به مثابه یک نقشه یا چارچوب کلی در نظر گرفته شود. حال اینکه آیا در عرصه عمل به کدام حوزه اولویت داده می‌شود، به ملاحظات و شرایط اجرایی باز می‌گردد. از یک منظر، سیاست قومی باید در برگیرنده سه بعد اصلی ذیل باشد:

۱. اهداف کلی و عملیاتی (که خود بر اساس ارزش‌ها و واقعیات تنظیم می‌شوند)؛

۲. روش‌ها و ابزارها (تکنیک‌ها)؛

۳. قلمروها و حوزه‌های جزئی.

<sup>۱</sup>. valued condition



## قلمرو سیاست قومی

با توجه به ابهامی که در زمینه قلمروهای سیاست قومی وجود دارد، جا دارد اشاره‌ای گذرا به مهم‌ترین این قلمروها داشته باشیم:

### الف - در حوزه فرهنگی و اجتماعی

با پرهیز آگاهانه از ورود به تعریف و مصادیق فرهنگ، سیاست قومی فعال و جامع باید موضع و تکلیف خود را نسبت به حوزه‌های مختلف فرهنگی ذیل معین سازد:

۱. زبان و ادبیات (داستان، کتاب، مجله و غیره)؛	۲. موسیقی و هنر؛	۳. پوشش و لباس؛	۴. معماری؛
۵. آداب و رسوم (مراسم ازدواج) و اوقات فراغت (ورزشهای محلی و غیره)؛	۶. مذهب و نهادهای مربوطه؛	۷. آموزش و پرورش (رسمی و غیررسمی) و فرصت‌های تحصیلی؛	۸. مهاجرات‌ها.

### ب - در حوزه اقتصادی

۱. کم و کیف سیاست‌های توسعه منطقه‌ای و آمایش سرزمینی در مناطق قومی؛
۲. نحوه گسترش صنعت و خدمات زیربنایی؛
۳. مسأله اشتغال و سایر متغیرهای اقتصادی کلان؛
۴. توزیع منابع.

### ج - در حوزه سیاسی

۱. کیفیت مشارکت عمومی و مشارکت سیاسی اقوام؛
۲. توزیع مسئولیت‌ها و استخدام؛
۳. توزیع فرصت‌های سیاسی؛
۴. نحوه ارتباط اقوام دو سوی مرز و ارتباط با دولتهای مجاور.



به این ترتیب، یک سیاست قومی جامع باید ابعاد اصلی را با عطف توجه به قلمروهای فوق‌الذکر معین سازد.

سیاست	اقتصاد		فرهنگ و روابط اجتماعی		قلمروها
	ادبیات		موسیقی		
					ابعاد
					اهداف
					روش‌ها و ابزارها

تذکر چند نکته در پایان این بحث مهم است:

۱. سیاست قومی از ناحیه حکومت و دولت طرح‌ریزی می‌شود.
۲. توجه و ورود در این عرصه‌های جزئی نباید الزاماً به معنی دخالت از بالا و یا ضرورت تغییر در هر کدام تعبیر شود، بلکه مسأله تکلیف سیاست‌گذار نسبت به قلمرو می‌باشد.
۳. ورود در پاره‌ای از این قلمورها به منظور مدیریت، تعمیق، کانالیزه کردن و اصلاح فرایندها در چارچوب اهداف کلی می‌باشد.
۴. هدف اصلی در طراحی و تدوین سیاست قومی، کمک به نظام تصمیم‌گیری کشور و در جهت یک نوع سیاست‌گذاری یا مهندسی اجتماعی می‌باشد. بنابراین، باید رویکردی عملی و اجرایی را همواره پیش رو داشت.

۵. سیاست قومی دو بُعد مهم دارد که در بررسی و تجزیه و تحلیل آن ضرورت دارد هر دو بُعد مورد توجه قرار گیرند. بُعد اول آن ناظر به مبانی حقوقی، قوانین اساسی و سیاست‌گذاری‌های کلان حکومت (که ممکن است مکتوب و مدون شده باشد) می‌باشد، اما بُعد دوم به رفتار خارجی و کنش‌های عینی و بروز یافته حکومت نسبت به اقوام بر می‌گردد. پس، در مطالعه سیاست قومی در هر کشوری توجه به هر دو بُعد



«قوانین و ارزش گذاری‌های نظری» و «رفتار سیاسی حکومت نسبت به اقوام» الزامی

به نظر می‌رسد.

## رویکردها و تئوری‌های سیاست قومی

تکرین «ملت - دولت»ها و گسترش اروپا از قرن ۱۵ میلادی، برای اولین بار جوامعی را ایجاد کرد که دارای گروه‌های نژادی و قومی متمایز بوده و در درون یک نظام اقتصادی و سیاسی مشترک و واحد با هم زندگی می‌کردند. به طور کلی، دو عامل موجب بقاء تنوع قومی در کشورهای مختلف شده‌اند که عبارتند از:

۱. عدم زوال وفاداری‌های قومی در اثر فرایند صنعتی شدن؛

۲. تقویت نیروهای موجب تنوع قومی مثل مهاجرت در اثر اقتصاد جهانی و بازارهای

کارگری.

به این ترتیب، تصمیم‌گیران سیاسی همواره در معرض پاسخگویی به سؤالات مهمی از قبیل چگونگی توزیع گروه‌های قومی در سیاست و سازمان‌های عمده، نحوه حل و فصل نزاع‌های درون‌گروهی و نحوه تقسیم منابع اجتماعی روبه‌رو بوده‌اند. در این چارچوب، به طور کلی دو نوع سیاست مهم اجتماعی در جوامع نامتجانس دنبال شده است:

۱. همگرایی گروه‌های متفاوت در قالب یک واحد اجتماعی متجانس‌تر؛

۲. حفظ اختلافات گروهی در چارچوب شهروندی مشترک.

هر نوع سیاست قومی موجب تعیین نحوه توزیع منابع بین اقوام، محتوی و گستره تعاملات بین‌قومی می‌شود. از نظر سیاست‌گذاری، مهم‌ترین مطلب آن است که گروه‌ها در جوامع چندقومیتی در چه قالب سلسله‌مراتبی نظم و ترتیب یابند؟ آیا باید به دنبال سلسله‌مراتبی بود که در آن گروه مسلط، اقتدار عالی را در زمینه حفظ و حمایت نظام ارزشی خود در دست داشته باشد و پاداشها را نیز به همین صورت تخصیص دهد (که در این صورت گروه‌های قومی دیگر اقلیت خواهند بود) یا اینکه از مبانی و اصول دیگری پیروی کند. سه الگوی عمده ماهیت سیاست قومی در جوامع چندقومیتی را می‌توان نام برد:



## الگوی اول: همانندسازی<sup>۱</sup>، یک‌شکلی فرهنگی<sup>۲</sup> یا سیاست یکرنگی فرهنگی

همانندسازی فرایند تقلیل خط تمایزات قومی است و زمانی رخ می‌دهد که اعضای دو یا چند جامعه گروه نژادی و گروه اجتماعی کوچک بایکدیگر همسان می‌شوند. هدف سیاست‌های همانندسازی عبارت از ترکیب زیست‌شناختی، فرهنگی، اجتماعی و روانی گروه‌های متمایز و منفرد به منظور ایجاد یک جامعه بدون تفاوت‌های قومی است.

هدف از سیاست‌های همانندسازی کاهش اختلافات فرهنگی و ساختاری در بین گروه‌های مختلف است که در آن صورت جامعه‌ای متجانس و همگن خواهیم داشت که در آن، بین گروه‌ها از حیث نژادی یا فرهنگی تفاوتی وجود ندارد. از این رو، قومیت به عنوان ملاکی برای توزیع نابرابر ثروت و قدرت چندان نقش مؤثری نخواهد داشت. شهروندان نیز فقط به عنوان افراد و نه اعضای دستجات یا گروه‌های قومی تلقی می‌شوند. همانندسازی کامل کمتر حاصل می‌آید و درجات مختلفی دارد. این سیاست در آمریکا، کانادا، استرالیا، برزیل، آرژانتین (که جمعیت زیاد مهاجران داوطلب دارند) اعمال شده اما در زمینه بومی‌ها و یا مهاجران غیر داوطلب این سیاست اعمال نمی‌شود.

### همانندسازی فرهنگی و ساختاری

همانندسازی به عنوان یک فرایند اجتماعی مشتمل بر دو بعد است: فرهنگی و ساختاری. همانندسازی فرهنگی عبارت از تبعیت و پیروی یک گروه قومی از خصائص فرهنگی گروه دیگر در زمینه‌هایی مثل زبان، مذهب و حتی رژیم غذایی با هدف از بین بردن رفتارها و ارزش‌های متمایز است. در این شرایط هر چند انتخاب فردی<sup>۳</sup> وجود دارد اما فرهنگ گروه مسلط اخذ می‌شود. (سیاست آمریکایی کردن تازه واردین، سیاهان، سرخپوستان، مهاجران اروپایی). همانندسازی ساختاری سطح بالاتری از تعامل را در میان گروه‌های قومی مد نظر قرار می‌دهد. اعضای گروه‌های قومی اقلیت در نهادهای مختلف جامعه پخش می‌شوند و با اعضای گروه حاکم وارد قراردادهای اجتماعی می‌گردند. هدف این سیاست نیز محور وضعیت اقلیت قومی در دو سطح است: ابتدایی (با شخصی) و ثانویه (یا رسمی).

1. assimilation

2. cultural uniformity

3. individual choice



در سطح ابتدایی، تعامل در قالب نشست‌های اجتماعی دوستانه، باشگاه‌ها، محله‌ها، جلسات و نهایتاً ازدواج و در سطح ثانویه مساوات در دستیابی به قدرت و مزایا در درون نهادهای عمده جامعه خصوصاً اقتصاد، سیاست و آموزش و پرورش که از طریق حذف ممنوعیت‌ها و تبعیض‌ها بر سر راه اشتغال و تحصیل افزایش برابری فرصت‌ها دنبال می‌شود.

«میلتون ام. گوردین»، جامعه‌شناس آمریکایی و از جمله نظریه‌پردازان در زمینه «هماندسازی» در کتاب معروف خود با عنوان «هماندسازی در زندگی آمریکایی» مراحل جذب گروه‌ها و همگون‌سازی آنها با هسته مرکزی جامعه را در هفت مرحله به شرح زیر شناسایی کرده است:

۱. هماندسازی فرهنگی؛
۲. هماندسازی ساختاری؛
۳. هماندسازی مادی؛
۴. هماندسازی هویتی؛
۵. هماندسازی ایستاری (بیشی)؛
۶. هماندسازی رفتاری؛
۷. هماندسازی مدنی.

### الگوی دوم: تکثرگرایی مساوات‌طلبانه<sup>۱</sup>

این الگو، نقطهٔ مقابل هماندسازی است و هدف آن حفظ و حتی تشدید تفاوت‌های موجود میان گروه‌های قومی است. این الگو مبتنی بر حقوق جمعیتی و گروهی بوده و پذیرش وجود جوامع مستقل از لحاظ فرهنگی و ساختاری (و نه از لحاظ قدرت سیاسی) اصل مهم آن است و البته این انفکاک داوطلبانه است. در این صورت، گروه‌های قومی تبدیل به گروه‌های ذی‌نفع سیاسی می‌شوند که بر سر منافع اجتماعی رقابت می‌کنند، اما ضوابط سیاسی پذیرفته‌شده‌ای که مورد قبول همگان است، شکاف‌ها و تفاوت‌ها را کاهش می‌دهد. تمام گروه‌ها نسبت به یک نظام سیاسی مشترک و واحد، وفادار هستند؛ در داخل نظام اقتصادی مشارکت می‌کنند و مجموعه یکسانی از ارزش‌های قومی را درک می‌کنند؛ تفاوت‌ها توسط دولت صیانت می‌شود و ضوابط سازمانی جهت توزیع متناسب پاداش‌های اجتماعی اعمال می‌شود، که در نهایت تکثرگرایی صنفی را موجب می‌شود، مثل سوئیس، یوگسلاوی و اتحاد جماهیر شوروی سابق. معمولاً در این گونه

<sup>۱</sup>. equilibrium pluralism



نظام‌ها گروه‌های قومی از نظر قلمرو جغرافیایی جدا هستند. پذیرش این الگو متضمن تأیید رسمی فرایند تکثر زبانی (سوئیس چهار زبان، بلژیک دو زبان، کانادا دو زبان) می‌باشد. دو الگوی دیگر در همین رابطه عبارتند از:

### ۱. کثرت فرهنگی<sup>۱</sup>

در جوامع چند قومی که تنوع قومی از بطن مهاجرت‌های داوطلبانه حاصل آمده باشد (مثل استرالیا، نیوزلند و کانادا).

### ۲. سیاست ترجیحی قومی<sup>۲</sup>

اقدامات ایجابی در راستای کثرت گرایی، حامی برابری اعمال سیاست‌ها و برنامه‌هایی برای ارتقای وضعیت اقتصادی و آموزشی اقلیتهای قومی است که در گذشته شدیداً و کراراً قربانی تبعیض بوده‌اند. ترویج مساوات در دسترسی به نهادهای عمده و اصلی و توزیع متناسب تر قدرت، از نمودهای اعمال این سیاست می‌باشند (مثل هندوستان، سری لانکا، اندونزی، مالزی، نیجریه). این سیاست‌های تکثر گرایی مساوات طلبانه به جز در هلند، بلژیک و سوئیس موفق نبوده‌اند.

### الگوی سوم: تکثر گرایی نابرابر

معمولاً در جوامع تحت استعمار و رژیم‌های نژاد پرست این نظام‌ها توسط سیاست‌هایی که گروه‌های قومی را از حیث ساختاری از یکدیگر مجزا و توزیع بسیار نابرابر قدرت و مزایا را تقویت می‌کند، هدایت می‌شوند. در این الگو، دولت در دست گروه قومی مسلط است و مردم رعایا تلقی می‌شوند نه شهروند. در این حالت تعصب و تبعیض به شدت حکم فرما می‌شوند. وجه شدید آن نظام کاستی است. در جوامع برده‌داری یا مستعمرات سنتی نیز قومیت فرعی شهروندان درجه دوم هستند. (نمونه این حالت نظام آپارتاید می‌باشد که یک نمونه کامل نظام پدرسالارانه است).

دو سبک مهم این الگو عبارتند از:

۱. استعمار داخلی گروه‌های فاتح اروپایی یا در آمریکا نسبت به آمریکایی‌های

مکزیک‌الاصل و سرخ‌پوستان آمریکا که گروه‌های قومی را عقب مانده (صنعتی) نگه

می‌داشتند؟

<sup>۱</sup>. multi-culturalism

<sup>۲</sup>. preferential ethnic



۲. اخراج یا نابودسازی نمونه آمریکا در هنگام بازگردانیدن مهاجرین چینی در قرن ۱۹ یا توقیف و اخراج ژاپنی‌ها از آمریکا و یا کانادا در جنگ دوم جهانی و یا نسل‌کشی نازی‌ها.

سیاست‌های قومی نسبت به اقلیت‌های مختلف اجرا شده است. برای مثال، در آمریکا نسبت به گروه‌های غیر منفرد و غیر اروپایی تبعیض آمیز بود. اما برای اروپاییان سیاست دموکراتیک دنبال شده است. در جای دیگر، سه نوع استراتژی فرهنگی کلی مطرح شده است که عبارتند از:

۱. استراتژی تکثرگرایی فرهنگی<sup>۱</sup> یا سیاست موزائیکی فرهنگی به معنای امکان رشد و گسترش خرده‌فرهنگ‌ها در کنار یکدیگر و به صورت هم‌عرض.

۲. استراتژی یک‌شکلی فرهنگی<sup>۲</sup> به معنای یگانه‌سازی فرهنگی در عرض جامعه.

۳. استراتژی وحدت در تکثر فرهنگی که ضمن تأکید بر روی اشتراکات فرهنگی، امکان تکثر خرده‌فرهنگ‌های مختلف را در چارچوب مشترک مجاز می‌داند.

در ادبیات مطالعات قومی معمولاً چند رویه یا استراتژی اصلی در زمینه سیاست قومی مطرح شده است که در اینجا مروری مختصر به آنها داشته و آن‌گاه به مناسب‌ترین استراتژی برای ایران اشاره می‌نمایم.

از سویی دیگر، الگوی سیاست قومی که خود تا حدی مبتنی بر اشکال و انواع نظام‌های قومی می‌باشد، نشان‌دهنده چند نوع مهم از نظام‌های قومی است که عبارتند از:

۱. نظام‌های درجه‌بندی شده (عمودی) که قشربندی مترادف با قومیت است به گونه‌ای که ساختار اجتماعی متشکل از یک گروه قومی فرادست در مقابل دیگر گروه‌های فرودست می‌باشد.

۲. نظام‌های درجه‌بندی نشده (افقی) در اینجا گروه قومی در درون خود و جدا از دیگر گروه‌ها دارای نظام قشربندی خاص خودش است و گروه‌های قومی مختلف همانند سلسه‌مراتب اجتماعی گوناگون به طرز موازی در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و هر گروه به عنوان شکل اولیه جامعه تمام‌عیار و مستقل قلمداد می‌شود.

<sup>۱</sup>. cultural pluralism

<sup>۲</sup>. cultural uniformity



صرف نظر از سنخ‌شناسی فوق، دولت‌ها معمولاً از دو سیاست کلی در راستای مت‌سازی استفاده می‌کنند که این دو سیاست مشتمل بر همگرایی اقلین‌ها و همانندسازی قومی است. «همگرایی قومی» به وجود تنوع فرهنگی، نژادی و قومی اشاره دارد و در این وضعیت معمولاً تعامل بین گروه‌های اقلیت مسالمت‌آمیز است و در چارچوب ترئیات حقوقی و نهادی که حقوق اکثریت و اقلیت را تضمین می‌کند، صورت می‌پذیرد. بنابراین، همزیستی مبتنی بر صیانت و حفظ حقوق اقلیت و نه استحاله فرهنگی در فرهنگ اکثریت معنا می‌دهد. اما «همانندسازی قومی» اغلب به حل و جذب ویژگی‌ها، عادات و رسوم فرهنگی گروه‌های اقلیت در فرهنگ حاکم (اکثریت) دلالت دارد. همگرایی قومی اقلیت‌ها ممکن است راه‌حلی ایده‌آل برای همزیستی درازمدت و یکپارچگی ملی باشد. اما هدف حکومت‌های حاکم اغلب همانندسازی قومی اقلیت‌ها است. سیاست همانندسازی چه به اکراه و اجبار (مثل اکراد در عراق و ترکیه) و چه با رویه‌های دموکراتیک (مثل الجزایری‌ها در فرانسه یا ترک‌ها در آلمان) صورت گیرد و یا با تفاوت‌های قومی و تمایزات مذهبی و زبان آمیخته شود، سخت و دردناک است. تنوع قومی ایالات متحده آمریکا موجب شده که این کشور به عنوان آزمایشگاهی از مدل‌های روابط قومی مطرح شود.

«آنتونی گینز»، جامعه‌شناس برجسته آمریکایی، سه نوع مدل به عنوان مدل‌های مشخص‌کننده تحول روابط قومی در آمریکا مطرح کرده است: *سناریو مطالعات فرهنگی*  
 مدل اول «همانند گردی» است: مهاجران (یا اقلیت‌ها) عادات و رسوم اولیه خود را رها نمی‌کنند و رفتارهایشان را در قالب ارزش‌ها و هنجارها شکل می‌دهند. نسل‌های مهاجران با فشارهایی در جهت همانند شدن به این شیوه روبه‌رو گردیده‌اند و فرزندانشان به طور کلی آمریکایی شده‌اند.

مدل دوم «درهم آمیزی» است: به جای اینکه سنت‌های مهاجران در ارزش‌های مسلط جمعیتی که از نبل وجود داشته محو شوند، همه با هم آمیخته شده، الگوهای فرهنگی جدید و نکامل یافته‌ای را تشکیل می‌دهند. بسیاری عقیده دارند این وضعیت مطلوب‌ترین نتیجه گوناگونی قومی است.

مدل سوم «تکثرگرایی فرهنگی» است: در این دیدگاه، مناسب‌ترین مسیر کمک به توسعه یک جامعه حقیقتاً چندقومی آن است که در اعتبار مساوی خرده‌فرهنگ‌های متعدد گوناگون به رسمیت شناخته شود. ایالات متحده آمریکا زمان درازی است که جامعه‌ای کثرت‌گرا بوده است.



اما تفاوت‌های قومی بیشتر در ارتباط با نابرابری‌ها بوده‌اند تا عضویت برابر اما مستقل در اجتماع ملی.

علاوه بر آمریکا، در شوروی سابق که خود کشوری کثیرالمله بوده است، سیاست قومی متفاوت مطرح و دنبال شده است. قابل توجه آنکه مسأله قومیت‌ها نه تنها در زمان شوروی سابق بلکه منطبق به جا مانده از آن نیز مشحون از مسائل مختلف قومی می‌باشد در حدی که پاره‌ای بر آن هستند که بحران سیاسی در منطقه قفقاز، حتی پس از فروپاشی شوروی، اساساً ماهیتی قومی دارد، زیرا این منطقه موزه اقوام است و بیش از ۶۰ گروه قومی با منشأ محلی و منطقه‌ای، در حدود ۳۰۰ هزار کیلومتر مربع را اشغال کرده‌اند. همچنین ۶۰ گروه قومی دیگر در این منطقه زندگی می‌کنند که سرزمین مادری آنها در جای دیگری در خارج از منطقه قرار دارد. در عین حال، هر یک از گروه‌های قومی قفقاز عملاً دارای چند زیرمجموعه و شاخه‌های فرعی هستند که در بعضی مطالعات مردم‌شناختی به عنوان شخصیت‌های مستقل مورد بررسی قرار گرفته‌اند. به هر حال، وجود این گونه توابع قومی موجب شده تا سردمداران و متفکرین شوروی سابق در این زمینه دغدغه خاطر داشت باشند. به طور مشخص، سیاست قومی شوروی‌ها در سه دوره مختلف این کشور عبارت بودند از: سیاست قومی «لنینیستی» مبتنی بر ناسیونالیسم در فرم و سوسیالیسم در محتوا، آبادی تجمع و همکاری جوامع با هر ملیت در درون یک کشور یا دولت. سیاست قومی «استالینی» سوسیالیسم در فرم و روسی کردن در محتوا، که متضمن همانندسازی ملیت‌ها بود و سیاست قومی «گورباچف» سوسیالیسم در فرم و پلورالیزم در محتوا.

تقسیم‌بندی دیگر در این زمینه عبارت است از راهبرد پلورالی و فدرالی که منظور از آن به قرار زیر است:

۱. راهبرد پلورالی: حکومت قانون فراگیر و متمرکز است مثل فرانسه و انگلستان، به این معنا که حضور سیاسی مردم هم از حیث تنوع سیاسی و هم از حیث تنوع فرهنگی و قومی به رسمیت شناخته می‌شود. مهم رعایت قواعد بازی است که از طریق سازوکارهای انتخاباتی بر نهادهای قومی مؤثر باشد.

۲. راهبرد فدرالی: ویژگی قومی گروه‌های فرهنگی در مناطق مختلف کشور تا آنجا برجسته می‌شوند که بر این اساس واحدهای خودمختار سیاسی در چارچوب حکومت غیرمتمرکز (یا حکومت فدرال) حول قانون اساسی واحد تعبیر می‌کند، مثل آلمان.

در جای دیگر، انواع ستاریوهای سیاسی برای اقوام ساکن در کشورهای مختلف در چهار حالت زیر جمع‌بندی شده است:



حالت اول: به رسمیت شناختن تفاوت‌ها بدون ارائه خودگردانی (مانند ویلز و اسکاتلند در انگلستان)،

حالت دوم: ارائه استقلال نسبی (مانند کاتولونیا و باسک در اسپانیا پس از فرانکو)،

حالت سوم: ارائه بالاترین حد خودگردانی (مانند کبک و لاندز در کانادا)،

حالت چهارم: سیاست تحدید و سرکوب و عدم به رسمیت‌شناسی اقلیت‌ها (مانند فلسطینی‌ها در اسرائیل یا تبتی‌ها در چین).

تجربه تاریخی سیاست‌های ضد تبعیض در ایالات متحده آمریکا که از سوی دولت و در قالب جنبش حقوق مدنی طی دهه شصت به بعد و به منظور رفع تبعیض و آپارتاید شغلی دنبال شده را می‌توان در چند الگوی ذیل خلاصه کرد:

۱. سیاست غیر تبعیضی برای منع کارفرمایان از اتخاذ هرگونه رویه تبعیضی در استخدام، اشتغال و ارتقاء کارگران اقلیت.

۲. سیاست کنش مثبت<sup>۱</sup> که به صراحت از کارفرمایان می‌خواهد تا افراد متعلق به گروه‌های محروم اجتماعی (به ویژه اقلیت‌ها) را استخدام کنند.

۳. کنش مثبت شدیدتری که خواهان دادن امتیاز به اقلیت‌هاست.

با توجه به ادبیات بحث جمع‌بندی نهایی، موارد ذیل در رویکردها مطرح شده‌اند.

۱. همانندسازی یا یگانه‌سازی یا درهم آمیزی؛

۲. تکثرگرایی فرهنگی درجه‌بندی‌شده و یا مساوات طلبانه؛

۳. تکثرگرایی درجه‌بندی‌شده نابرابر؛

۴. تکثرگرایی وحدت طلبانه (وحدت در تکثر).

### سابقه سیاست‌گذاری و رفتارهای سیاسی حکومت در زمینه مسائل قومی

توجه به ساختار قومی و ورود حکومت در این عرصه که عمدتاً به منظور نظارت بر تحركات اقوام بوده است، سابقه دیرپایی در تاریخ سیاسی ایران دارد. اما در این میان، آنچه مهم است تأمل در روش‌هایی است که در شرایط دولت مدرن به ویژه در حکومت رضاخان به بعد مطرح شده است. سیاست رضاخان نسبت به اقوام که به عنوان یکی از موانع عمده مدرنیزاسیون تلقی می‌شدند، رویه

<sup>۱</sup> affirmative action



وروش‌های خاصی را دنبال می‌کرد که با تمامی دوران قبل از آن متفاوت بود. بروز و ظهور تفکر ایجاد اصلاحات از بالا در دوره رضاخان که همراه با تغییر ماهیت قدرت سنتی و تعامل‌پذیر ایران در رابطه با گروه‌های قومی بود، به جایگزینی قدرت سلطه‌جو و غیر قابل انعطاف در برابر گروه‌های پراکنده محلی، اقوام، ایلات و عشایر انجامید. قدرت‌های محلی و قومی دیگر نمی‌توانستند در دایره و حوزه سیاست‌های اقتدارگرایانه رضاخانی قرار نگیرند. قدرت نوظهور به هیچ وجه در صدد تعامل با اقوام نبوده است بلکه با ابزارهای نوینی که با ابزارهای قدرت سنتی متفاوت بودند، خواهان حذف، نابودی و ادغام آنها در دایره سلطه خود بود. مشخصه‌ها و ابزارهای اصلی این قدرت نوظهور عبارت بودند از: وجود نظام متمرکز، قدرتمند و نوین، برخورداری از نظام اقتصادی، سیاسی و فرهنگی متمرکز، تلاش در جهت وابسته کردن و ادغام نظام‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیرامون و پراکنده قومی با نظام مرکز و نیز تلاش در جهت نوسازی در هر یک از این عرصه‌ها. تئوری قومی رضاخان اساساً مبتنی بر ایجاد وحدت ملی ایرانیان در معنای وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردم مقیم مملکت ایران بود و ایجاد الگوی «دولت - ملت» متضمن همانندسازی ملت ایران بود. در این مسیر، هر چند از روش‌های فرهنگی مثل اصلاح و تعمیم زبان فارسی و کاهش تمایزات و حتی تعلیم و تربیت نسلی که باید به نفسی تنوع فرهنگی در درون مرزهای کشور بیندیشد (با استفاده از تأسیس نهادهایی مثل سازمان پرورش افکار در سال ۱۳۱۶) استفاده فراوانی می‌شد، اما همین روش‌ها نیز به زور سرنیزه دنبال می‌شد.

از سیاست‌های مهم دیگر در این دوره سیاست انتقال و اسکان ایلات، عشایر و تخته قاپو کردن هزاران کرد در مازندران، خراسان، اصفهان و یزد، اقدامات وسیع نظامی به منظور سرکوب و گناه اضمحلال اقوام و ایجاد پیوندهای سپیی و مصلحتی، تطبیع و بخشودگی مالیاتی و تغییر شیوه معاش بود. مبنای اقدامات حکومت پهلوی در این فارس‌گرایی افراطی و تمایلات شدید پان ایرانیستی با تکیه بر زبان فارسی و هویت و فرهنگ ایران قبل از اسلام و اسطوره آریایی بوده است. اهمیت موضوع یکپارچه‌سازی در دوران مدرن برای حکومت پهلوی آن قدر بود که بعضی معتقدند اساساً گفتمان غالب و مسلط در دوران حکومت پهلوی ه، گفتمان پهلویسم و فارس‌گرایی افراطی بوده است. در مباحث مطروحه در کنفرانس سالبانه «گروه بررسی مسائل ایران در پرتو انقلاب شاه و ملت» که در سال ۱۳۵۲ و به منظور تعیین مبانی فرهنگی ایران تشکیل شده بود، نیز این مبانی مشتمل بر نظام شاهنشاهی، ادیان رسمی کشور، زبان و ادبیات فارسی و جلوه درخشان اخلاق ایرانی تأکید شده است. در دوران حکومت پهلوی دوم علی‌رغم بروز بحران‌های شدید قومی و حرکتهای استقلال طلبانه در آذربایجان و کردستان، مسأله اقوام در پرتو



مدرنیزاسیون کلی کشور به فراموشی سپرده شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز سیاست مدون و مشخصی در برخورد با مسائل قومی وجود نداشته و رفتارهای حکومت در قبال انواع از انسجم و شفافیت لازم برخوردار نبوده است. به علاوه آنکه عمده اقدامات انجام شده به طور واکنشی و بی ارتباط با بنیان‌های فکری مشخص بوده است.

در بررسی رویه‌های حکومت نسبت به اقوام، پس از پیروزی انقلاب اسلامی باید این رویه‌ها را به دو قسم اجرایی (رفتاری) و قانونی تقسیم کرده؛ با این پیش فرض که تعامل جلدی بین این دو نیز نباید ضروری در نظر گرفته شود. رفتار عممی حکومت عمدتاً در دوران خیزشهای سیاسی در مناطق قومی مربوط می‌شود که حکومت، به اجبار متوسل به ابزار نظامی برای اعمال حاکمیت در مناطق قومی گردید و علی‌رغم رعایت پاره‌ای ملاحظات ایدئولوژیک و اعتقادی به ناچار از روش‌های نظامی یا شبه نظامی سود جست. اما در بُعد قانون گذاری و تقنینی (اعم از اتخاذ سیاست‌های کلی و یا سیاست فرهنگی) طرح و برنامه مشخصی وجود نداشته است. شاید بتوان گفت اولین و مهم‌ترین گام در زمینه برخورد با مسائل قومی در اصل پانزدهم قانون اساسی آمده است. در اصل پانزدهم، ضمن به رسمیت شناختن تنوع قومی در کشور، بر امکان استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات قومی در مدارس (در کنار زبان فارسی) تأکید شده است. همچنین در اصل ۱۹ به تساوی حقوقی مردم ایران از هر قوم و قبیله و صرف نظر از رنگ، نژاد و زبان اشاره شده است. دومین سند مهم در این زمینه «اصول سیاست فرهنگی کشور» (مصوب ۱۳۷۱)، شورای عالی انقلاب فرهنگی) می‌باشد. اصل پنجم از اصول سیاست فرهنگی به «تحکیم وحدت ملی و دینی با توجه به ویژگی‌های قومی و مذهبی و تلاش در جهت حذف موانع وحدت» اشعار دارد. این شورا بعدها در سال ۱۳۷۶، «اهداف و سیاست‌های کلی فرهنگی» را در مجمعی تحت عنوان «هبات منتخب شورای عالی انقلاب فرهنگی» مورد بررسی قرار داد و در بند چهارم اصل «تحکیم وحدت و همبستگی ملی در عین احترام به آداب و سنن محلی» را مطرح کرد و در ذیل آن به ۸ موضوع سیاست جزئی‌تر توجه کرد.<sup>(۹)</sup>

همچنین در خط‌مشی‌های اساسی برنامه درم توسعه (مررد ۱۰ از بند دوم) به پرورش روحیه همبستگی اشاره شده است. علاوه بر آن در «رهنمودهای کلی فرهنگی برنامه سوم توسعه» (در بند چهارم) به تحکیم وحدت و انسجام ملی در عین تشویق ب مبادله فرهنگی در میان خرده فرهنگ‌های ایران، اشاره شده است.



از اقدامات قابل توجه دیگر در این زمینه، «بیانیه شورای فرهنگ عمومی (وابسته به شورای عالی انقلاب فرهنگی) درباره «تحکیم وحدت ملی» می‌باشد. در این بیانیه، در ذیل بندهای ۲، ۱ و ۴ اهداف سیاست فرهنگی کشور و به منظور تحقق آنها، چارچوبی برای پیگیری راهبردها و سیاست‌های فرهنگی در مورد فعالیت‌های قومی و روابط بین قومی در سطح منطقه‌ای و ملی ارائه شده است. در این بیانیه، شورای فرهنگ عمومی مسأله روابط بین اقوام و خرده‌فرهنگ‌های منطقه‌ای و ملی را مورد توجه قرار داده است.

در این بیانیه، شورای فرهنگ عمومی مسأله روابط بین اقوام و خرده‌فرهنگ‌های منطقه‌ای و تمایزات مذهبی را مسأله‌ای فرهنگی و اعتقادی دانسته و با توجه به این، اتخاذ تدابیر و راهکارهای فرهنگی را به منظور افزایش وحدت ملی بر سایر راه‌ها مقدم داشته، که حدود آن را اصول قانون اساسی و اصول سیاست فرهنگی کشور تعیین کرده است (بند اول بیانیه). همچنین در این بیانیه، اصول سیاست فرهنگی ضامن حفظ حقوق فرهنگی، فردی و اجتماعی قومیتها و اقلینهای ایرانی تلقی شده و تأکید شده است که هرگونه سیاست‌گذاری در عرصه فرهنگ و سیاست‌گذاری آموزشی، اجتماعی و اقتصادی دارای پیامدهای فرهنگی، باید با عنایت به اصول سیاست فرهنگی صورت گیرد. در بند سوم این بیانیه تصریح شده است: «شکل‌گیری و انسجام هر جامعه در گرو وحدت است و بدون وحدت دینی، ملی و قومی تحقق و دستیابی به اهداف و آرمان‌های یک جامعه تقریباً غیرممکن است». در این راستا به موارد ذیل اشاره شده است:

نقش محوری ولایت فقیه در حفظ و تحکیم یگپارچگی ملی، پیوند فعالیت‌های فرهنگی، هنری و قومی به فعالیت‌های ملی و سراسری، توسعه فعالیت‌های رسانه‌ای، تنویع آموزشها در روابط بین فرهنگی، ترویج زبان فارسی، حمایت از میراث فرهنگی مشترک و معرفی شهداء و ایثارگران و چهره‌های تاریخی قومی که در تحکیم وحدت ملی ایران کوشیده‌اند، تمرکز مطالعات قوم‌شناسی در چارچوب فعالیت ایران‌شناسی، توسعه فعالیت‌های پرورشی در مناطق محروم، مطالعه مستمر در خصوص راه‌های گسترش وفاق ملی. (مصوبه نودمین جلسه شورای فرهنگ عمومی در تاریخ ۱۳۷۶/۵/۲۰) همچنین به منظور پیگیری این بیانیه، تشکیل «یات فرهنگی نظارت بر حفظ و تحکیم وحدت ملی» در همین تاریخ به تصویب رسید که مشتمل بر نمایندگان از دستگاہ‌های فرهنگی و آموزشی دولتی و شخصیت‌های مطبوعاتی علمی و فرهنگی بود.<sup>(۱۰)</sup> در این چارچوب، در کمیسیون‌های تخصصی شورای فرهنگ عمومی و راهکارهای پیشنهادی در شش بخش توصیه شده است، اما هیچ کدام از آنها تبدیل به قانون یا مقررات رسمی مصوب و لازم‌الاجراء نشده است. این شش بخش مشتمل بر سیاسی، دینی و مذهبی، آموزشی و تحقیقاتی، اقتصادی، سیر و سیاحت



و جهانگردی، فرهنگی و تبلیغی بوده است. (مشروح مباحث جلسه ۵۷ شورای فرهنگ عمومی در تاریخ ۱۳۷۴/۱۲/۱۲)

اضافه بر مباحث فوق، در حوزه‌های غیر تقنینی نیز باید به تصمیمات و رویه‌های سایر دستگاه‌های تبلیغی و رسانه‌ای از جمله صدا و سیما نیز اشاره داشت. در یک جمع‌بندی کلی، رویه صدا و سیما، توسعه بخش‌های رسانه‌ای به زبان محلی و منطقه‌ای بوده که در این زمینه رشد قابل توجهی داشته و دارند. به طوری که در تمامی مناطق قومی (به جز احتمالاً مناطق عرب نشین) مطبوعات به زبان محلی منتشر می‌شود. در آموزش و پرورش به ویژه در بُعد نظام درسی با مسأله اقوام با احتیاط کامل برخورد شده است. در متون درسی، علاوه بر یادآوری تنوع ساختار قومی در کشور، سیاست آموزش و پرورش در زمینه تألیف کتب درسی از نوع ادغامی بوده است. در همین ج‌لازم است که مصوبات اخیر مجمع تشخیص مصلحت نظام در زمینه مسائل اقوام ذکر گردد که ناسفانه اطلاعات جزئی و دقیق آن در دسترس نیست.<sup>(۱۱)</sup> در جمع‌بندی کلی، باید گفت در نگرش و رویکرد فعلی نسبت به مسائل اقوام نکات ذیل قابل توجه است:

۱. نوع نگاه به مسأله عمدتاً فرهنگی بوده است.
۲. توسعه زبان و ادبیات فارسی مورد توجه قرار گرفته است.
۳. برنامه‌ها و رویه‌های انجام شده فاقد مبانی نظری قبلی و استراتژی و برنامه‌ریزی مشخص و پیشینی بوده است.
۴. عوامل مسط در توصیف و تحکیم وحدت ملی، مذهب شیعه و زبان فارسی تلقی شده است.
۵. هماهنگی بین دستگاه‌های ذی ربط مناسب نبوده است. به عبارتی، سیاست قومی منجمی در نظام تصمیم‌گیری کشور دنبال نشده است. (صرف نظر از مصوبات اخیر مجمع تشخیص مصلحت که از چند و چون آن اطلاعاتی در دسترس نیست).
۶. در اتخاذ راهکارها، علاوه بر پراکندگی، توجهی به رویکردهای علوم رفتاری نشده است و مشارکت علمای علوم اجتماعی و انسانی وجود نداشته است.
۷. سیاست‌ها فاقد اولویت‌بندی، تعیین جزئیات فنی و در نتیجه غیر قابل ارزیابی بوده، ضمن اینکه در کثیری از اوقات، کلی و مبهم مطرح شده است.



## الگوی متناسب سیاست قومی در ایران

پس از مرور اجمالی مهم‌ترین الگوی رایج در خصوص تنظیم روابط اقوام با همدیگر و با قوم مرکزی در کشورهای کثیرالمله، شایسته است به مناسب‌ترین این الگوها که با شرایط ایران امروز و از جمله با اوضاع، شرایط و مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اقوام موجود در کشور بیشترین انطباق و سزگاری را داشته، اشاره نموده و به اهداف و ملاحظات مهم آن توجه کنیم. اهمیت موضوع در مباحث گذشته به ویژه در هنگام بررسی و نقد سیاست‌های فرهنگی اتخاذ شده در شرایط تاریخی و فعلی مرور شد. همچنین گفته شد که مسأله اصلی ما در شرایط فعلی نمی‌تواند «ادعاهای تجزیه‌طلبی و خودمختاری» و یا «طرح تقاضاها به شیوه‌های خشونت‌بار» باشد، بلکه به طور مشخص مسأله ما در ایران «ضعف همدلی، هماهنگی، انسجام و توافق بین اقوام با همدیگر و با حکومت» می‌باشد. ناگفته نماند این مسأله تنها در بحث اقوام قابل طرح نیست و وجود این مسأله (ضعف و فقدان وحدت، همدلی و هویت قومی ملی) حتی در مناطق مرکزی کشور و در نواحی و مناطق فارس‌نشین و یا در سطح نخبگان سیاسی و فرهنگی نیز مشاهده می‌شود و چه بسا در بعضی از مناطق این اختلافات به مراتب از شدت و جدت بیشتری برخوردار باشد.<sup>(۱۲)</sup> منشأ شکل‌گیری و تشدید این اختلافات در مناطق قومی عموماً مسائل فرهنگی و در سایر مناطق نیز عواملی از جمله تقسیمات کشوری، تفاوت‌های محلی، رقابتهای منطقه‌ای و یا رقابتهای سیاسی و نیز مشکلات ناشی از کمبود آب و مرتع می‌باشد. با توجه به نوع مسأله خاص کشور ما (ضعف همبستگی و وحدت ملی) و سایر پارامترهای مهم که مانع تحقق سیاست‌های قومی از نوع همانندسازی و یا تکثرگرایی صرف در اشکال مختلف آن می‌شود<sup>(۱۳)</sup> مناسب‌ترین الگوی سیاست قومی سیاستی است که معطوف به تقویت همبستگی و انسجام ملی شود و موجب تحقق نوعی هویت و وحدت ملی گردد. فائل آمدن به چنین وضعیت مطلوبی، باید به عنوان هدف اصلی سیاست قومی و نیز اهداف کلان سیاست‌گذاری فرهنگی در نظر گرفته شود. و این مهم منوط به اتخاذ سیاست قومی «وحدت در تکثر قومی» می‌باشد. اکنون لازم است به تبیین کم و کیف هدف اصلی این سیاست پردازیم.

### وحدت ملی و همبستگی: هدف اصلی سیاست قومی

هدف اصلی در طراحی و تدوین سیاست قومی باید معطوف به تقویت هر چه بیشتر یکپارچگی، همبستگی، وحدت و وفاق ملی (یا اجتماعی) در سطح کشور باشد. در ادبیات علوم اجتماعی از



این وضعیت یا فرایند تحت عناوین مختلفی یاد می‌شود از جمله مهندسی اجتماعی، ملت‌سازی، کشورسازی، وفاق اجتماعی، یکپارچگی ملی، تمایززدایی، وحدت نمادی، تقویت نظم سیاسی و اجتماعی. از آنجایی که در ادبیات علوم اجتماعی این مفهوم دارای تعابیر، ابعاد و چالش‌های نظری متعددی بوده است، در اینجا به بررسی ویژگی‌ها و مختصات اصلی این هدف می‌پردازیم.

به طور کلی، از دیدگاه جامعه‌شناختی (به ویژه در چارچوب رویکرد کارکردگرایی) یکپارچگی اجتماعی نه یک واقعیت محقق بلکه یک امکان اجتماعی است. به عبارت دیگر جوامع پس از گذراندن یک دوره تمایزات اجتماعی تعمیق یافته، تمایززدایی را نیز باید تجربه کنند و این بدان جهت اهمیت دارد که توافق اجتماعی، استواری، یکپارچگی و انسجام اجتماعی الزامی و شرط بقاء یک نظام اجتماعی تلقی می‌شود. به این ترتیب، تمایززدایی، نوعی دگرگونی ساختاری است که پیچیدگی اجتماعی (و تفاوت‌های مطروحه آن) را طرد می‌کند و به سوی سطوح کمتر تمایز یافته سازمان اجتماعی گرایش دارد.

بنابراین، باید گفت از منظر کارکردگرایی تقویت فرایندهای تطبیق و سازگاری بین خرده‌فرهنگ‌ها، ضروری و در سیاست‌گذاری و اداره خرده‌نظام‌های پراکنده، که خود به مجموعه‌ای از مهارت‌ها و قابلیت‌های گسترده نیازمند است، باید بر روی عملکردهایی که تطبیق یا سازگاری یک نظام اجتماعی را امکان‌پذیر می‌نمایند، تأکید ورزید.

به این ترتیب، هدف عمده سیاست‌رزمی نائل آمدن به همبستگی ملی یا اجتماعی و در نهایت تحقق وحدت نمادی است و البته تحقق وحدت نمادی فراتر از اقوام ساکن در کشور بوده و معطوف به تمامی خرده‌فرهنگ‌های موجود در کشور می‌باشد. پایه اصلی تحقق همبستگی ملی و وحدت ملی و نمادی، «وفاق اجتماعی» است و وفاق اجتماعی تنها در پرتو اتخاذ رویکرد وحدت در تکرر فرهنگی محقق خواهد شد.

وفاق اجتماعی که هم‌خانواده مفاهیمی نظیر نظم اجتماعی، ساختار اجتماعی، آرایش اجتماعی، زیست جهان<sup>۱</sup>، منظومه اجتماعی<sup>۲</sup>، انسجام اجتماعی و توافق اجتماعی است، در حقیقت زیرمجموعه‌ای از مفهوم کلان نظم به شمار می‌آید. از وفاق اجتماعی تعاریف ذیل به عمل آمده است:

<sup>۱</sup> life world

<sup>۲</sup> social constellation



۱. اشتراک داوطلبانه قواعد اجتماعی مبتنی بر پیوستگی عاطفی<sup>۱</sup>؛
۲. توافقی نسبت به بعضی ارزش‌ها و آرمان‌های هنجاری اساسی و مشترک؛
۳. توافقی بر سر طرق مشترک دیدن، احساس، عمل کردن و ارتباط داشتن؛
۴. رجحان‌های مشترک و قائل شدن برتری و اولویت در حد قداست برای آنها نسبت به رجحان‌های تصادفی و متغیر، تا جایی که آنها از دسترسی به محاسبات فایده‌گرایانه و متناقض با رجحان‌های اخیر مصون بمانند.

از لحاظ تحلیلی عناصر وفاق اجتماعی عبارتند از: نوعی توافق جمعی، مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی، تعامل و احساس. در تعریف نهایی، وفاق اجتماعی عبارت است از توافق جمعی بر سر مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی که در یک میدان تعامل اجتماعی<sup>۲</sup> که خود موجود انرژی عاطفی است، به وجود می‌آید. انرژی عاطفی همزمان نتیجه و موجب (علت و معلول) توافق اجتماعی است. چلی در جای دیگر (۱۳۷۸) وفاق اجتماعی را به عنوان ریزمجموعه یا مقدمه همبستگی اجتماعی، نوعی توافق جمعی در خصوص باورها، ارزش‌ها و هنجارهای محوری جامعه دانسته است. وی بر آن است که در نظمی که مبتنی بر وفاق اجتماعی تعمیم یافته باشد، اجتماع عام (ملی) انحصار منابع و پاداشهای ارزشمند را اساساً در اختیار خود می‌گیرد، لذا مرزهای اجتماعی بیشتر مسدود و بالتبع قدرت مانور نیروهای گریز از مرکز کمتر است. در این شرایط، وفاق اجتماعی موجب ثبات سیاسی، تعاون، پیش‌بینی‌پذیری رفتارهای اجتماعی، ظهور اعتماد، همکاری و مشارکت اجتماعی، توسعه، مصونیت فرهنگی و کاهش شکاف بین اخلاق نظری و عملی و تقویت عاطفه اجتماعی می‌شود. به این منوال است که وفاق اجتماعی به عنوان پایه شکل‌گیری همبستگی اجتماعی یا همبستگی جامعه‌ای یا آنچه که در حوزه سیاست تحت عنوان همبستگی ملی<sup>۳</sup> تعبیر می‌شود، شکل می‌گیرد. در اینجا جامعه یا اجتماع ملی<sup>۴</sup> شکل می‌گیرد و این به معنای بزرگ‌ترین «مایی» است که «ما»های کوچک را در خود جامی دهد. همبستگی اجتماعی به طور مشخص عبارت است از احساس تعلق مشترک و احساس تعهد مشترک افراد به اجتماع ملی یا آن

<sup>۱</sup>. affectual band

<sup>۲</sup>. communal

<sup>۳</sup>. emotioral energy

<sup>۴</sup>. solidariies

<sup>۵</sup>. national community



اما ای بزرگ که به افراد هویت جمعی می‌دهد و نهایتاً موجب برقراری انسجام اجتماعی می‌شود. انسجام اجتماعی دو بعد دارد که همبستگی اجتماعی یا ملی (که قبلاً گفته شده)، بعد نرم‌افزاری آن و انسجام نظام‌مند<sup>۱</sup> بعد سخت‌افزاری آن است. و این دومی به معنی ارتباط و وابستگی اجزاء نظام اجتماعی در سطوح و ابعاد مختلف شامل ارتباط سیاسی یا رابطه قدرت، ارتباط گفتمانی یا فکری، ارتباط اقتصادی یا مبادله‌ای و ارتباط دوستی یا عاطفی می‌باشد و در این صورت است که نظم و نظام اجتماعی محقق می‌شود. این فرایند در نهایت موجب شکل‌گیری یک هویت جمعی<sup>۲</sup> در سطح ملی می‌شود، به این معنی که فرد خود را متعلق، متناسب و مدیون به کشور، وطن و ملت ایران دانسته و در برابر آن احساس تعهد و تکلیف می‌کند.

بنابراین، سیاست قومی کلان در ایران باید به ترتیب معطوف به تقویت وفاق اجتماعی، همبستگی ملی، انسجام نظام‌مند و در نهایت نظم عمیق و درونی شده اجتماعی شود. این فرایند منضم هدایت بخش عمده‌ای از توانایی‌ها و استعدادها برنامه‌ریزی در مدیریت سیاسی جامعه و اتخاذ رویکردهای مناسب در حوزه فرهنگ، تبلیغات و ارتباطات باشد. شرایط مطلوبی که در این چارچوب دنبال می‌شود باید به دنبال وعی مهندسی ملت‌سازی باشد، با این تفاوت که سیاست‌گذاری در باب قومیت‌مانمی‌تواند و نباید منجر به تحقق یک واقعیت خارجی به نام ملت (با تعبیر رایج آن به معنای جماعتی که در سرزمین مشترک، خاستگاه، منافع، آداب و رسوم و زبان مشترک) بشود، بلکه باید ضمن شکل‌دهی یک هویت فرهنگی مرکزی (در ذیل آن هویت ملی مرکزی) فرهنگ و عناصر جوهری و حقوق اقوام و اقلین را پاسبانی کند. به عبارتی، سعی کلی بر آن است که ضمن حفظ هویت قومی، این هویت‌ها در ذیل هویت ملی مطرح شوند. به عبارتی مطلوب: هویت قومی (یا محلی) > هویت ملی > هویت فرهنگی

حال سؤال کلی در اینجا آن است که این فرایند چگونه محقق می‌شود و طراحان و مجریان سیاست قومی چگونه این فرایند را باید دنبال کنند. ناگفته پیداست که تقویت وفاق اجتماعی یک هدف کلان برنامه‌ریزی است و تبدیل آن به یک سیاست اجرایی در باب قومیت‌ها، فرایندی پُرفراز و نشیب را باید طی کند عجالاً و در راستای عملیاتی کردن این هدف، می‌توان گفت سیاست قومی باید از یک سو تقویت اشتراکات و توافقات میان اقوام با همدیگر و با هویت مرکزی، و از سوی دیگر تعدیل و حذف نفاذ افتراق و تضاد و تعارض در چهار حوزه اصلی

<sup>۱</sup> systematic integration

<sup>۲</sup> collective identity



اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی و اقتصادی را پیگیری کند. به این ترتیب است که استراتژی وحدت در تکثر فرهنگی محقق می‌شود. معنای ملت در اینجا و از نگاه جامعه شناختی حفظ استقلال نسبی خرده فرهنگ‌ها و حتی اصالت دادن به آنها و در عین حال برقراری اتصال و ارتباط بین اقوام از طریق تقویت و برجسته کردن نقاط مشترک بین اقوام خواهد بود. ناگفته پیداست، اتخاذ این سیاست تحت تأثیر الزامات مختلف ساختاری، فرهنگی، سیاسی به ویژه ضرورت کنترل و هدایت فرایند کنترل جهانی تکثر و پاره‌افزایی در سطح ملی و بین‌المللی می‌باشد. عناصر هویت ملی در اینجا متشکل از عناصر قومی هستند. با توجه به این هدف کلی اکنون باید با اهداف جزئی، تکنیک‌ها و ابزارهای لازم برای پیگیری این سیاست اشاره داشت.<sup>(۱۴)</sup> در چهار حوزه اصلی در باب اقوام سیاست‌گذاری شده که به شرح ذیل می‌باشند:

### ۱- در حوزه فرهنگی

تقویت روند مفاهیم فرهنگی، تبادل اندیشه‌ها، نمادها و ارزش‌های فرهنگی مثل عزت، احترام، تعهد، معرفت، دوستی، اعتماد و صداقت. بنابراین، اشاعه جوهره فضائل اخلاقی موجب اشتراک می‌شود. در این صورت تفاوت در موسیقی، ادبیات، آداب و رسوم و ... از موانع تحقق وحدت ملی شمرده نمی‌شود. هدف اصلی در این زمینه کاهش محورها و عناصر وحدت آفرین و در عین حال تقویت، جدیت و گسترش شمول آنها می‌باشد. هرچه تعداد این عناصر محوری کاهش یابد، اشخاص بیشتری در ذیل آنها جمع خواهند شد. ارائه الگ‌های کلی و تعمیم‌دهی آنها تا حدی که بتواند به کمک زبان مشترک ملی نقطه اتکاء وحدت نمادی و یا به عبارتی چارچوب فراگفتمانی<sup>۱</sup> را تشکیل دهد، بسیار مهم است. این الگوی کلی موجب نزدیکی خرده فرهنگ‌های قومی، زبانی، حرفه‌ای و ... می‌شود.

### ۲- در حوزه اجتماعی

هدف اصلی در این حوزه نیز تقویت روابط اجتماعی اقوام در تمامی ابعاد آن است. نزدیک کردن روابط، شدت بخشیدن به مناسبات عاطفی و گرم کردن روابط و تنوع دادن به اشکال روابط است.

<sup>۱</sup>. meta-discourse



### ۳- در حوزه اقتصادی

اهداف سیاست قومی در این حوزه تقویت روابط مبادلاتی، کاهش نابرابری‌های منطقه‌ای، ورود و ادغام بازارهای محلی در بازار ملی، توزیع عادلانه فرصت‌ها و توسعه اقتصادی به ویژه در بُعد سرمایه‌گذاری صنعتی مد نظر می‌باشد.

### ۴- در حوزه سیاسی

هدف اصلی تعمیق احساس یگانگی فرد با واحد سیاسی (کشور)، تقویت علاقمندی به زاد و بوم، جدا کردن حق تعیین سرنوشت از حق تشکیل کشور مستقل، افزایش مشارکت سیاسی نهادینه شده، تمرکززدایی اداری و تقویت نهادهای مدنی در مناطق قومی است.

مجدداً تأکید بر این نکته لازم است که در سیاست قومی ضمن توجه به حوزه‌های چهارگانه، هدف اصلی یکپارچه‌سازی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در عین به رسمیت شناختن و احترام به تفاوت‌های قومی و فرهنگی از سوی دیگر است.

## روش‌ها و مکانیسم‌های پیگیری سیاست قومی

اصل کلی حاکم بر سیاست قومی در ایران باید مبتنی بر تقویت اشتراکات و تلاش برای تقریب اقوام با همدیگر باشد و لزومی برای گسترش و تعمیق گرایش‌های خاص گرایانه قومی نمی‌باشد، زیرا بر اساس شرایط و مقتضیات موجود این گرایش‌ها خود به خود تقویت و تشدید می‌یابند. ضمن عنایت به این اصل کلی، باید بر نکته دیگر تأکید داشت و آن اینکه هرچه محررها و اصول مورد توافق جمعی افزایش یابند، امکان و احتمال هماهنگی و همدلی بیشتر خواهد بود. بنابراین تمامی مساعی جمیله‌ای که در این زمینه به عمل می‌آیند باید در راستای چند اصل محدود، تنظیم و اعمال شوند. بدیهی است این روش‌ها نیز قابل تقسیم و تفکیک بر اساس حوزه‌های چندگانه ذیل می‌باشد:

### الف) حوزه فرهنگی

۱. تأکید بر توارث فرهنگی یا پیشینه مشترک تاریخی به ویژه همزیستی دائمی اقوام و نیز دخالت تاریخی اقوام در حاکمیت؛

۲. تأکید بر زبان فارسی (که البته نباید به معنی جلوگیری از کاربرد دیگر زبانها و

گویشها شود)؛



۳. تقویت جایگاه روحانیت (بومی) و نیز تشویق و تعیین دین‌گرایی (در معنای بومی)؛
۴. ارتقاء سطح سواد و رشد آموزش و پرورش؛
۵. حساسیت‌زدایی در خصوص رشد مطبوعات محلی، ادبیات فولکوریک، موسیقی محلی، هنرها و نمایش‌های آیینی و نیز لباس و پوشش محلی؛
۶. پرهیز از بی‌هویت جلوه دادن زبان و فرهنگ‌های بومی؛
۷. تأکید بر مفاهیم جوهری اسلام و پرهیز از تشدید و تعمیق مفاهیم منفک‌کننده دینی.

### ب) حوزه سیاسی

۱. تغییر نحوه تفکر سیاسی نخبگان حکومتی؛
۲. تحقق حقوق شهروندی و تقویت نهادهای مدنی؛
۳. برابری در فرصت دستیابی به مقامات سیاسی و اداری جامعه و انتخاب توأم با اطمینان و اعتماد مسئولین بومی؛
۴. برابری در فرصت‌های اساسی مانند تحصیلات، شغل و امکانات رفاهی و تساوی در حقوق و امتیازات مادی؛
۵. تساوی در حقوق مربوط به مشارکت سیاسی؛
۶. جداسازی تحلیلی دولت و حکومت از کلیت و احد سیاسی و اصلاح رویکرد مبتنی بر تمایزگذاری بین حکومت و ساختار ملی؛
۷. دست برداشتن از تمرکزگرایی در تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و اجراء و در عین حال تقویت شبکه‌های اداری هماهنگ؛
۸. جلوگیری از ترویج احساسات کاذب و رقابت‌های قومی؛
۹. بسط مشارکت سیاسی نهادینه شده و ناامدسازی عمومی نسبت به اتخاذ روش‌های غیر مسالمت‌آمیز؛
۱۰. عدم حساسیت در زمینه مسائل تقسیمات کشوری و پاسخگویی سریع و ضریح در صورت طرح تقاضا در این زمینه؛
۱۱. آگاهی‌بخشی در خصوص مسائل فراملی به ویژه دخالت بیگانگان؛
۱۲. تقریب روابط با کشورهای همسایه.



### ج) حوزه اجتماعی

۱. تقویت احترام، عزت و تکریم شهروندان از سوی همدیگر؛
۲. نهادینه کردن عناصر مثبت از جمله احترام به نظرات، سلیقه‌ها و حقوق اکثریت؛
۳. افزایش میزان تحمل، سعه صدر و فرهنگ تساهل و مدارا؛
۴. تقویت احساسات عام گرایانه؛
۵. ارتقاء سطح ایران گردی؛
۶. تشویق به تحصیل علم در داخل کشور (به ویژه تحصیل علوم دینی در داخل ایران)؛
۷. افزایش اختیارات شوراهای محلی؛
۸. تقویت ارتباطات برای یکپارچه ساختن عواطف و احساسات پیش ساخته شده و تقویت علائق و منافع مشترک و زدایش تصورات قالبی؛
۹. تقویت تیمهای ورزشی در مناطق قومی و تشویق برای حضور در مسابقات سراسری و ملی؛
۱۰. تقویت برنامه‌های تبادل فرهنگی بین قومی از طریق نمایشگاه‌ها و جشنواره‌های علمی، ادبی، هنری و نمایشی؛

### د - در حوزه اقتصادی

۱. توجه به عمران و توسعه منطقه‌ای مناطق مرزی و قوم‌نشین؛
۲. کاهش محرومیت‌ها در مناطق قومی؛
۳. افزایش فرصت‌های شغلی.

### ملاحظات مهم در اتخاذ و اجرای سیاست قومی در ایران

اعمال و اجرای چارچوب مطروحه در این نوشتار الزاماً باید با توجه به نکات و ملاحظات ذیل صورت‌نحوق پذیرد:

۱. مسأله سیاست قومی تنها جنبه حقوقی و قانونی آن نیست بلکه توجه به ابعاد روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و فرهنگی آن ضروری است.



۲. آشکارسازی توأم با شفافیت سیاست اتخاذ شده خود گام مهمی در نقد و بررسی و اجرای آن خواهد بود، زیرا تصور بر آن است که این سیاست منطبق با شرایط محیطی و نیازهای اقوام و در عین حال متضمن وحدت ملی و حفظ منافع ملی کشور است.

۳. ماهیت و محتوای سیاست قومی باید مبتنی بر افتناع باشد. بنابراین، این سیاست نه از حیث سلبی (رفع موانع تحقق آن) و نه از حیث اثباتی نباید مبتنی بر اجبار و اجبار باشد.

۴. سیاست قومی که به دنبال تحقق استراتژی وحدت در تکرر قومی است نباید یکباره دنبال شود.

۵. چون در ایران یک قوم مسلط نداریم (و نباید داشته باشیم) تقویت روابط بین قومی مهم است. بنابراین، رابطه صمیمانه بین اقوام (مثلاً کرد و بلوچ) نیز به اندازه رابطه اقوام با قوم مرکزی (مثلاً کردها و بلوچها با فارسها) اهمیت دارد.

۶. تشخیص مهم‌ترین عناصر فراگیر (از لحاظ فرهنگی) بسیار مهم است و صرف نظر از نتایج آن روش، نانی آمدن به چنین عناصر و محورهایی مهم است.

۷. سیاست قومی ضمن پیروی از اصول کلی باید به طور منطقه‌ای تنظیم شود، به ویژه بر اساس میزان شدت و ضعف در دوری و نزدیکی از مرکز و از سایر اقوام.

۸. این نوشتار هرگز مدعی ارائه یک طرح نهایی نبوده، بلکه می‌تواند به عنوان یک پیش‌نویس برای تدوین سیاست قومی در نظر گرفته شود.

رساله جامع علوم انسانی

فصل اول: کلیات و مفاهیم  
۱-۱- مفهوم قوم و قومی‌گرایی  
۱-۲- تفاوت قوم و ملت  
۱-۳- عوامل تشکیل دهنده قوم  
۱-۴- نقش تاریخ و فرهنگ در شکل‌گیری قوم  
۱-۵- انواع قوم‌گرایی  
۱-۶- پیامدهای قوم‌گرایی  
۱-۷- راهکارهای مقابله با قوم‌گرایی افراطی  
۱-۸- نقش دولت در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۹- نقش آموزش و پرورش در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۱۰- نقش رسانه‌ها در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۱۱- نقش اقتصاد در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۱۲- نقش سیاست خارجی در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۱۳- نقش دیپلماسی در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۱۴- نقش حقوق بشر در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۱۵- نقش حقوق بین‌الملل در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۱۶- نقش حقوق داخلی در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۱۷- نقش حقوق کیفری در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۱۸- نقش حقوق مدنی در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۱۹- نقش حقوق تجارت در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۲۰- نقش حقوق کار در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۲۱- نقش حقوق خانواده در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۲۲- نقش حقوق ارث در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۲۳- نقش حقوق مالکیت در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۲۴- نقش حقوق قرارداد در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۲۵- نقش حقوق مسئولیت در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۲۶- نقش حقوق تعهد در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۲۷- نقش حقوق ضمانت در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۲۸- نقش حقوق تعهد در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۲۹- نقش حقوق ضمانت در مدیریت قوم‌گرایی  
۱-۳۰- نقش حقوق تعهد در مدیریت قوم‌گرایی



## پی نوشتها

۱. ن. ک. روزنامه ابرار، ۷۸/۹/۲۸.
۲. ن. ک. به: ابوطالبی، علی، «حقوق قومی اقلیت‌ها و همگرایی»، ترجمه علی کریمی مله، فصل نامه مطالعات ملی، شماره اول، پاییز ۱۳۷۸.
۳. ناگفته پیداست که هر جامعه‌ای در هر مرحله خاص تاریخی در یکی از این حالات قرار دارد. شدت بحران در هر قوم و در هر شرایط تاریخی بخصوص، و نیز در هر اقلیت قومی متفاوت است. یعنی هر قوم جای ویژه‌ای در این طیف دارد و دیگر آنکه عوامل و زمینه‌های مؤثر بر هر مرحله تاریخی متمایز بوده و متغیرهای تأثیرگذار آن فرق می‌کند.
۴. هویت در اینجا مری موقعیتی<sup>۱</sup> و دارای دو بعد فردی و اجتماعی است. ناگفته پیداست برای درک طبیعت هویت قومی باید روی سطح اجتماعی هویت نیز متمرکز شد.
۵. به طور مثال میزان مشارکت اقوام غیر فارس در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری یا مجلس ششم نشان می‌دهد اقلیت‌های قومی ساکن ایران تمایل بسیار جدی و مشارکت فراگیرتری برای پیگیری اهداف خود از طریق مسالمت‌آمیز و نه از طرق خشونت‌آمیز دارند.
۶. فرادادن هویت قومی و هویت ملی در برابر همدیگر بر اساس توصیف وضع موجود است و این به منزله نابت انگاشتن و متضاد دانستن این دو به عنوان یک ضرورت یا قاعده جامعه‌شناختی نیست.
۷. هرچند یافته‌های آماری دقیق در این زمینه وجود ندارد، اما کسان بسیاری بر وجود چنین وضعیتی (چه به لحاظ تاریخی و چه در اوضاع فعلی) اذعان داشته‌اند، از آن جمله‌اند: احمد اشرف، شاقب فر، ضیاء بدر، بشیریه، العطائی، جلالی پور، کاوه بیات، چلبی عبدالهی، اوریعی و الحمید احمدی. البته تأکید بر این نکته به معنی نفی شکل‌گیری و تقویت انسجام ملی در برخورد مناطع تاریخی مانند شرایط جنگ تحمیلی نمی‌باند.
۸. ن. ک. به دو مقاله «سیاست فرهنگی در اروپای متحده» و «روش مطالعه سیاست فرهنگی کشورها» در فصلنامه فرهنگ عمومی، شماره ۱۴ و ۱۵، بهار ۱۳۷۳.
۹. مشروح متن این مصوبه به قرار ذیل است:  
شکل‌گیری و انسجام هر جامعه در گرو وجود وحدت می‌باشد و بدون وحدت دینی، ملی و قومی تحقق و دستیابی به اهداف و آرمان‌های یک جامعه، تقریباً غیر ممکن است. در این راستا، توجه به نکات ذیل ضروری است:
- الف) تلاش در تبیین نقش محوری ولایت فقیه در حفظ و تحکیم و یکپارچگی.
- ب) پیوند دادن فعالیت‌های فرهنگی و هنری قومی به فعالیت‌های ملی و سراسری به عنوان زمینه اصلی حفظ میراث فرهنگی اقوام و طوایف ایرانی.

<sup>۱</sup>. situational



ج) توسعه و گسترش فعالیت‌های رسانه‌ای سراسری کشور و تدوین برنامه‌ای برای فعالیت رسانه‌های کشور در این زمینه.

د) هماهنگی فعالیت سازمان‌های ذی‌ربط به منظور تشکیل کارگاه‌های آموزشی روابط بین فرهنگی. ه) تلاش برای ترویج زبان فارسی با توجه به محدودیت‌های زبان‌های مکتوب قومی به ویژه در مورد کودکان و نوجوانان.

و) حمایت از تدوین و ترویج پیشینه و میراث فرهنگی مشترک همه اقوام و طوایف ایرانی و معرفی شهداء، ایثارگران و چهره‌های تاریخی که در تحکیم وحدت ملی ایران کوشیده‌اند.

ز) مرکز مطالعات قوم‌شناسی در چارچوب فعالیت‌های ایران‌شناسی از سوی مراکز معتبر علمی کشور.

ح) توسعه فعالیت‌های پرورشی و اردوگاهی در سطح استانهای محروم و حاشیه نشین.

ط) حمایت و ایجاد هماهنگی در مطالعات مستمر و مقطعی به منظور دستیابی به راه‌های گسترش وفاق و شناسایی عوامل و انگیزه‌های فردی و اجتماعی مؤثر بر آن.

۱۰. عضای این هیأت عبارتند از: نمایندگان وزارتخانه‌های فرهنگی و ارشاد اسلامی، آموزش و پرورش، وزارت علوم و فناوری، سازمان صدا و سیما، سازمان تبلیغات اسلامی، دو نماینده مطبوعات و یک شخصیت فرهنگی

۱۱. تک به روزنامه صبح امروز، ۷۷/۱۰/۲۹.

۱۲. معیت این مسأله تا حدی است که همزمان با تدوین مقاله حاضر، موضوع وحدت ملی به عنوان یکی از محورهای اهداف کلان کشور در سال جدید (۱۳۷۹) مطرح شد و تصمیم‌گیران سیاسی و فرهنگی جامعه بر آشناندن تا در سال جدید به این مسأله توجه نموده و آن را دنبال کنند. هرچند همانند پاره‌ای از موضع‌گیری‌های کلان، در این زمینه نیز به طرح کلیات اکتفا شده و در بررسی‌ها و کارشناسی و عمیق‌تر دنبال شده است. نگارنده امیدوار است متن حاضر چشم‌انداز و افق جدیدی در عرصه اجرایی و عملی کرد این مهم (حداقل در حوزه وحدت ملی مبتنی بر تنوع قومی در کشور) مطرح کرده باشد.

۱۳. چلبی مهم‌ترین موانع اتخاذ استراتژی تکثرگرایی را ضعف نهادهای داخلی و اجتماعی، آسیب‌پذیری ناشی از نیروهای گریز از مرکز، غلبه صبغه سیاسی نظم، شرایط فراملی و تجربیات غیرمفید قبلی می‌داند. همچنین موانع اصلی استراتژی یکسان‌سازی را در انبوهی جمعیت و وجود خرده‌فرهنگ‌های متنوع، بزرگ‌گروه‌های اطلاعاتی، گسترش تخصص‌ها و رشد علم، مهاجرت و پویایی اجتماعی و نیز پاره‌ای از مواربث سنتی دانسته است. اضافه بر اینها، باید به سیاست‌های ادغام‌طلبانه<sup>۱</sup> کشورهای تازه به استقلال رسیده شوروی سابق از جمله ترکمنستان، آذربایجان و همچنین ترکیه و عراق توجه نمود.

۱۴. بدیهی است که سیاست‌گذاری فرهنگی خود تابع هدفی است که برنامه‌ریزان آن را تعقیب می‌کنند. هدف‌گذاری فرهنگی گاهی توسط برنامه‌ریز و از بالا و گاهی از پایین انجام می‌شود.